

١٥

خطی

مذاق علی صفر ۱۴۰۱

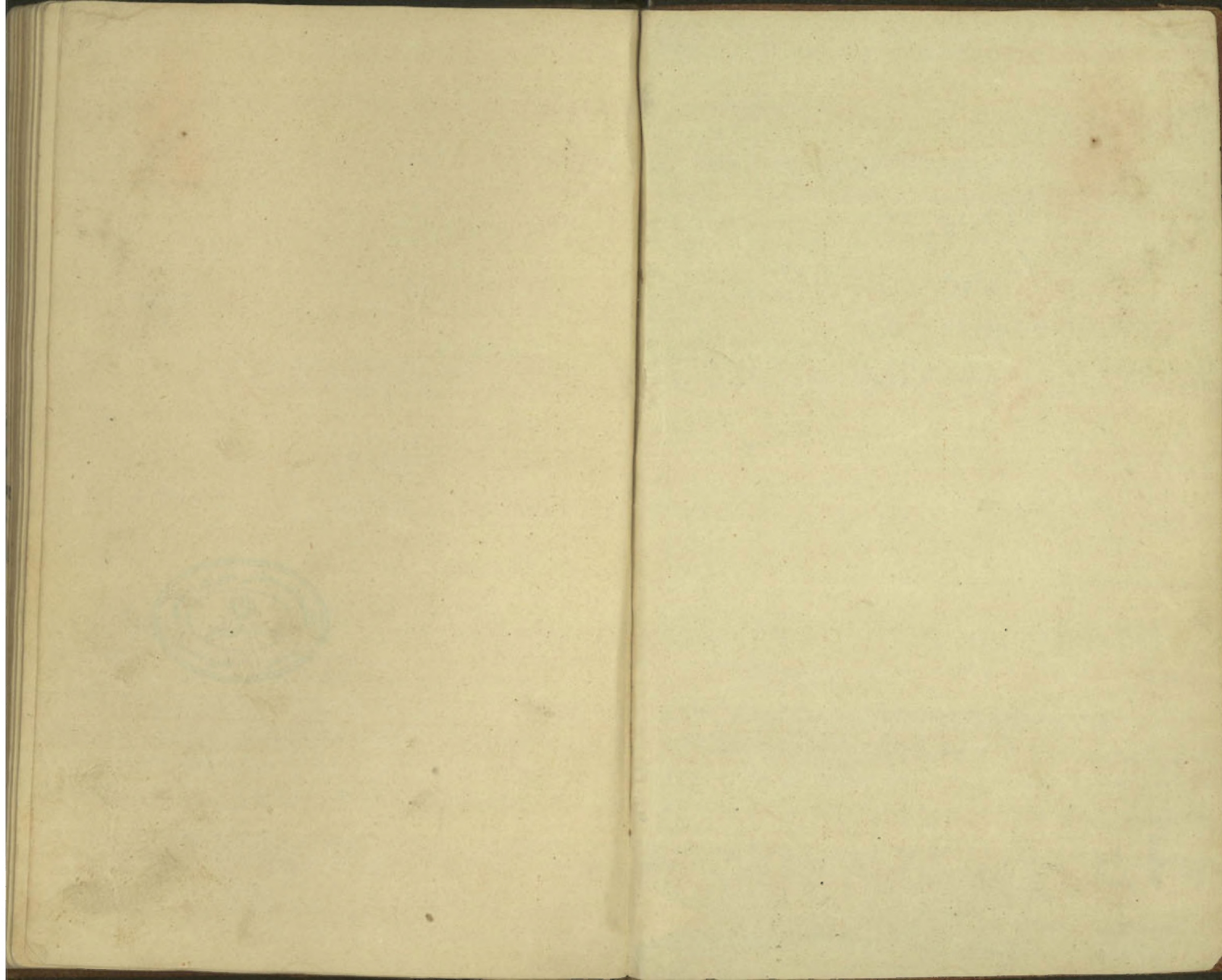
۸۴، ۱۱، ۲۷

14425
P. 198.

1
1
2
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

14425
P. 190.







بسم الله الرحمن الرحيم

ای برزاقه ال و قیاس و کان و هم و از آنچه گفته اند شنیدیم ^{ندیم}

لا احصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسا

حد و پارس خارج از حوصله و هم و قیاس شارح کبرای

ناظم کائنات ابداع و تکوین حضرت طهر السموات و الارضین ^{ست}

که مقتضای کرامه سنن طریقه ایاتنا و الافاق

و فی انفسهم جمیع مکنونات از کف عدم و مکنون امکان ^{وجود}

و وجوب در او دهفت اسمان از بوستان جالش رودی

ممن

و هفت زهره از میدان جلالت کردی سر بر ج سبز فلات خرم نمی انیم
عطای تو و بسایین دلکشای جنان شاد با طهره از سحاب ^{یغیر}
شکر مقصود چون کندای بر نهار که اگر بخا و اگر کل همه پرور ^{ست}
جنابش سلسله وجودات منوط و موقوف بتوجه ذات مقدس ^ک

بادی القای زنده دارد افرینش را

و بریزش این سلسله مسلسل بقطع عنایت او

اگر نازی کنند از هم فرویزند تا لبها

خضوع شاعر عقول و ادواح برای او کلا یسبقونه

بالقول و هم با امر یملون و رجوع سر از نفوس و

اشباح بسوی اوست

اذا لله وانا الیه راجعون عیطیکه ^ج

محر و ج بیکر افش از عین عدم تا غاف قلم شب و روز در جلاوه

ظهور و روز است

چه عاف مادرش دم بر فلک نه هزاران نقش بر لوح عدل
ظواهر پیا در عین ظهور که ذرات ممکنات در طلبش در ساز
و سوز است فنا و نوال بر جمله بندگان حرم نمود و در هیئت
و بقا را محقق ذات یکانه خود فرمود

ایچه هست ز تو پیدا شده خالک ضعیف از تو توانا شده
هسته نومور پیوند نه تو بکس و کس نتواند نه
ایچه تغییر پذیرد توئی و آنکه نه مرده است نه مردی
ماهیه دانه و بقا پس تو را ملک تقا و تقدیر تو را
دنیا را دار بلا و خانه را بستان قلم را داد تا بند کازا بسو خود کشا
میهمی خندم که باز بخیر و غل می کشمتان سودا شد^{کل}
و محن و مصیبات را موجب ضاعف اجاز برای عبادتها

انکه

اولئک علیهم صلاوات من ربهم و رحمة
نتیجه صبر ثواب عظیم و عاقبت جزع و اغدا به الیم و عدا
فرموده ما بندگان ناتوان را چه یارای آنکه تحفه ثنائ
در بارگاه قدسش بتلخیص نمایم و یا هدیه حمدی
بسرادی عظمش ارسال داریم هم او را شاید که خود را
از دست و زبان که بر آید که از عهد^{کر}ه شکرش بداند
بلکه بنظر تحقیق خود با خود عشق باز و با غیر خود نه دراز
عشق در پرده^{دستا} عاشق کو که بشنود او از
هفتش نغمه دگر سازد هر زمان زخم کند آغان
همه عام صدای نغمه است که شنید این چنین صدای^{دراز}
وان من شیئی الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم
که محققان گفتند جهت اعجاز نه تسبیح حساست در گفت

با کفایت بلکه در ترکیب استعدادهای نفوس نافع است که استعنا

ان نمودند و الا

دل هر ذره که بشکافد افنا بدیش در مباحثه

یحد شنی . امت ثم فاطم

و غم عیون فکر کمر الحواجب

خوشترا آنکه حد خود دانیم و رب زد و نیک بخیر خوانیم

که پیشکاران پیشگاه وجود در مقام عجز از معرفت کند

و انش عا عرفنا الحق معرفت خوانند و محرمان

نه بود در مرتبه قصوان قدرت براتیان و ظایف عبودیت

ما عبدنا ان الحق عبادت بر زبان دارند

جالت معلی قدس و حده ذات

عن ان بطور به ذوالاطوار

بهاست

هیاهات از یسطاد عنقا البقا

بلعاهن عناکب الا فکر

کفتم هم ملک حسن مکر خورشید فلک زو در سایه

کفتا غلط نشان نشون افت از مافوق هر آنچه دیده پایت

و صف صاوات نامهای و ضرورت نجات زکیات نثار

مروضات مطهر انبیا و مراقب منوره اولیاء اخلاص زبنا

اصحاب معیت و بلا و بخت ارباب محنت و استلزام

بقضا الهی و صابر بر مصیبتا نامتناهی کلام سحر چون

رسالت شکوفه بهستان جلالت

افریش طفیل دورانش افرینند دافریں خواش

پادشاه مالک لولاک غرض از افرینش افلاک

برگزیده آدمیان و رحمت عالمیان صاحب اختیار

بسط افلاك وما لك الرقاب فاطنان خطه خاك وعلما

لواي افتحا لولاك لما خلقت الافلاك

افروز که افرید شد لوح فلم در بزم غیاث نور تو شد

کردند محققان اسرار قدم بر صفحه دل حرفای تو شد

صدر نشین صفه صدق و صفاء مندا نشین بارگاه ^{مطفا}

عقل کل و هادی سبیل و خاتم رسال کشف اصول

دین نشین و مبیین فروع شرع مبین محرم سرادق

سبحان الذی یسر شمع شب افروز ثم دئے فتلی

مشکوه عالم سوز فکان لب قوسین او در نه محبط الگو

مبلغ الامر و الفی بغیر حق لقب هاشمی نسب

ان زجام کرم ارباب هموراسا نه

محمد شمع جمع افریدش چراغ افروز بزم اهل ^{سینش}

ولوله لم یخلق ولوله لم یکن مکان ولا کون ولا ^{نظا}

شمسه نه مسند و هفت ^{نخل} ختم رسالت خاتم پیغمبران

احمد اسد که خود خاک آوا هر دو جهان بسته ^{شمار}

تازه ترین سبیل صحرائ ناز خاصه تر کج ^{در باری}

علیه من الصلواتها

ومن التحیات ازکاهها و سلام فردان پدایا

بر اسمان جهان ولایت و صدر نشین ابوان وصایت

منهاج دبستان بلاغت و مصباح شبستان هدایت

فاخره کتاب ولایت خاتمه مصحف و صلیت ^{طیبه}

سعادت سرچین صباحت اینه تمام نمای اله

منصوص بنقص من کنت مولاه فیهذا علی مولاه ^{الله}

الکبری و جنة الغنم مصداق النبیین ^{البعثین}

عین الله الناظر بما لله القاهرة تاج داره لای صاحب
 مقام لو کشف انظاره مخاطب بخطاب انت فی بمنزله
 هرون من ^{سوره} نوح ^{نوح} الله علی الابرار ونقنه علی البخار
 کرار غیر ^{در} سید مختار منیم الجنة والنار ^{مصدق}
 لا شیه الا علی لاسیف الا ذوال ^{لحق}
 یعنوا الذین وقاصم المشرکین سلطان الموحدين ^{مها}
 المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه سلام ^{الله}
 من کان له یوم الدین

اسد الله ما رأت مقلته ^{ها} نار حرب تشب الا ^{اصطلا}
 ذاك رأس الموحدين حامی ^{ها} بیضه الذین من كف ^{عدا}
 جمع الله فی جامعة الرسل ^{ها} وانه فوق ما ایتها
 من مدایح او بالعدا ^{کلا} واما ^{کلا} من سائر اهل العشی ^{کلا}

درود نامعد و در سائر ائمه دین و عمرت طاهیرین اوباد
 که هر یک در تشیید دین ^{احکام} و احکام حضرت سید
 المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم جمعها کشیدند و بر
 بلا بر جان خود خریدند ایشانند مشعل افروز و راه ^آ
 و خرم نوان بادیه غلایت ایشانند کوهستان درج
 سعادت و اختران برج سیادت ایشانند شمس ^آ
 هدایت و انجم افلاک امامت محققان طریقت

محققان طریقت مکملان ^{ند} تقوی که از انارش عالم خلاص ^{ند}
 ستارگان نور افشا و سیارگان در رخسار انوار الرحمن
 و ادلاء الکرام و اولاة الخلق و الدعاة الحق الذین ^{ند}
 قال ان نبی المطلق ^{ند}
 مثل اهل بلقی مثل سفینه نوح من کما

ومن تخلف عنها غرق علنا انتم حلتا يفتدي
الناس باعقبها هذا سادة لا تريد الا رضا الله
كلما يريد الا رضاها عليهم سلام الله
الرحمن ما دامت الحمام متغشقة
في الاغصان اما بعد

چنین که بد زبان شکست که دانست که قرب اقدام علنا ابر
کرم مقام اما و اما انور علی بن شکر الله
اللوین عفی الله عن جرمها
انکه در این اوان خیریت افراش اسایش نوامان که زها
امو دین و دولت و وضع اساس ملک و ملت و نظام
احوال رعیت در قبضه قدرت و کفایت خدا
ربع مسکن مدبر بیطها مؤظلال الله فی الارضین

فهرمان الماء والطین حامی بین مهین ماحی ظلم و کبر
سرفج شیرست سید المرسلین ربه الله علی
العالمین کف الملوک والسلاطین شبه الله
علی الا برار و نعمته علی الفجار مال الملوک که
جها ناز دوست چون بخانه چین برانزهریه نکار و فرمود
پادشاه دین پناه فلک بارگاه ملائک سپاه
سکندر بجاه جمشید دستگاه طراز بخش دریا
و کاه المجاهد فی سبیل الله و الغازی الدین الله
ظلال یزدان و شهنشا و شهنشا نژاد

کردند اراد و وجهها پیش کفش مقداری
انکه حفظش نری دفع حوادث هر دم
کرم معنی اسلام کشد دیواری

در یاس کرم دم نعصر کرم السلطان الاعظم والکاف
اکرم مول مولانا العرب والجم

خدیو بجهت اخبر و نامدار نظر کرده لطف پروردگار
ملک اسلاطین کامکار ملاذخواتین ذری الافلاک
ممهتد و انین عدل زانصا مغرب متجا جور و اعتدات
مؤسس تداعد شریعت غرا ناصر ملت بهضا مظهر
الاسماء تنزل من السماء فینظر یوم الجود من کفر النکاح
ریق طریویر الایمان سیفنه الدم

دردزم بدست اردو در بزم بخشید ملک بولاری و بختا بک
عدو بند کتوکشا جهان کیر عالم ادای افتاب طلاء
پادشاه مرکز دایره شاهنشاه مخزن اسرار
سایه بلند پای پرزدان فرمان روی غرضه

ارایش دهند و ملکت ایران
السلطان ناصر الدین شاه

خضر صاحب قران خلد الله ملکه و سلطان و امطر علی
العالمین بحباب عدله و احسانه

منت خدا ایراکه بقدرت کامله و رحمت شامه کلزار
جهان و ممالک محروسه ایران را بهر همایونش ازنا
و خضر جوهر و احسن پیراسته و بافتاب عالم تاب را
افزودش عرصه دلهای بند کارنا بکلهای ریکار نامد
امان و امانت اراسته که از هر بین عدالتش ساحت جهان
دشک خلد برین و از نیروی سطوتش صعوده را هم
استیان شاهین فرموده از بطن امن و امن عالمیان را
مرقد الحاح و فارغ البال ساخنه و شتر اعدای د

مبین را از صفی در ذکر کار برانداخته

ارام یافت در ارم خوش طبع ^{از کتاب} اسوده گشت در کف من ^{از کتاب}
از غصه کفر و غم ^{از کتاب} و زخمده باز ماند ^{از کتاب} چو کل عکاس

سبب تائید کتاب روزی در محفل ^{از کتاب}

بشت این که مرشد خلد برین بعد اکابر و بزرگان

دولت و دین ثوابت است اجالات و سیارگان غلام

نظامت و بنیالت کتاب فضل و دانش میخوانند و از

هر راجه فصلی میرانند این ناکام ^{از کتاب} ناکام ^{از کتاب} میرانند

فرورده و کلمات حکمت امیرایشانرا استماع مینمود

و بصیرت فرمایشات هجرت ^{از کتاب} از غلام ^{از کتاب} از این ^{از کتاب}

میر و دم ناکاه یکی از اعیان و حکماء که در معارف و کائنات

بصیرت نام داشت و خیر فی کما من بنده و امر تقی ^{از کتاب}

از الله و آنا الیه راجعون فرمود از اینجا که امتثال فرمایش ^{از کتاب}

این نانوایان دین بود و اطاعت خدا و تقدس ^{از کتاب} از کتاب

اطاعت بر دیده قبول نهادم و این بضاعت ^{از کتاب} از کتاب

لباس هدیه بر سر پوشانده تقدیم ^{از کتاب} از کتاب

از عنایت مستعدان روزگار و از ثمن ^{از کتاب} از کتاب

آنکه کراشی از نظری بر این شکسته ^{از کتاب} از کتاب

پوشند و در اظهار نقص عیب نگوشتند ^{از کتاب} از کتاب

آلام عصمت الله و انحراف ^{از کتاب} از کتاب

مقتضی و عین الکرام ^{از کتاب} از کتاب

محفوظه و الله و التوفیق ^{از کتاب} از کتاب

بخطه الاحباب ^{از کتاب} از کتاب

نام نهادم و این کتاب مشتمل است بر دو جزء ^{از کتاب} از کتاب

در باب مقدمه و پنج باب و یک خاتمه مقدمه —

در اسحباب تعزیت و اخبار آورده در این باب —

باب اول — در تفسیر شریفه و نبی و نکم

بشی من الخیر الاخره باب دوم

مشمولت بر فضل فصل اول — در بیان آنکه صبر

خاصه افاضت و در غیرین یافت نمیشود و مطالب متعلقه ^{بها}

فصل دوم — در بیان اجتناب آورده در باب صبر مدح

و فضیلتان فصل سوم — در ذکر بعضی آیات قرآن

متعلقه بصبر است فصل چهارم — در ذکر چیزها آنکه

باعث میشوند در صبر با فصل پنجم — در احوال

جامع از صابرین باب سوم — در بیان جازیه بود

که میبرد نوحه و بحال افعال عالم در این باب باب چهارم

در بیان بحال از حال اطفال شیعه بعد از وفات آنها باب پنجم

در بیان خلاف علمت در باب اظهار بر صورت مردن و موبر مایه و

جامه حال مردن و امثال دلالت و نقل اخبار آورده در این باب

خاتمه — در نقل حدیث ابو الحسن و فصل پنجم

که در مرثیه بر خود گفته جزع دوم — در تفسیر

ایده مبارکه که آن الله و انا الیه راجعون و مناسبات این مقام

مقدمه بدان که تعزیت مقتبت قبل از دفن و

بعد از آن و محبوب خدا و مطلوب شان مع مقدس است

و معاونت بر بر تقوی است و مراد از تعزیت است که کاری

که کم کند حزن و اندوه صاحب مصیبت را و تسلیه بدهد

او را اگر چه بملاقات او باشد و در کمال آن حضرت رسول

صلی الله علیه و آله روايت کرده که فرمود من غری مصابا

کان له مثل اجر من غیران یتقص من اجر المصاب شیئاً یعنی
 هر که تسلیت دهد معصیت زده را میباید از برای آن تسلیت
 دهند و مثل اجر معصیت زده بدون اینکه خدا از اجر معصیت
 زده چیزی کم کند و روایت دیگر از آنحضرت منقولست که
 ان روایت اینست فرمود یا مایه ایند که چیست حق همی
 گفتند نه فرمود اینست که اگر پناه بتو برد پناه دهی و اگر
 را از تو قرض خواهد با و بدی و اگر محتاج شود بر او بدهی
 کنی و اگر چیزی با او برسد او را تهیت و مبارکباد کنی
 و اگر هر بضر بشو بیادش و دیدن او بر تو و اگر مصیبت با او برسد
 او را تسلیت دهی و اگر بمیرد عیب جنازه او بر تو و ببناء خود را
 چندان بلند کنی که مانع نشوی و دیدن نسیم را بر او مگر از آن
 و اگر بمیرد چیزی بقیضی هم برای او فرستاده و اگر نهدی پس بر او

مخبر

مخفی از آن داخل خانه کن و فرزند تو میوه را بیرون نیاورد
 که طفل همشایر بیند و با و میل کند و غبطه برد یا آنکه
 بغیر از بقاء منقوط باشد یعنی طفل همسایر در غیظ و
 وادیت نکند همسایر را بیوی دیلت خود مگر آنکه همسر از آن
 برای او برداری و از جناب امیر مومنان صلوات الله
 و سلامه علیه منقولست که فرمود من عزری مشکلی اظلمه الله
 فی ظل عرشه یوم لا ظلال الا ظله یعنی کسیکه تسلیت دهد به
 مرده را جای میدهد خدا او را در سایه عرش خود در روز
 سایه نیست مگر سایه او و در روایت که حضرت داود
 علیه نبینا و الله و علیه السلام عرض کرد ایضا ای من
 چیست ثواب کسیکه تسلیت میدهد محزون و معصیت زده را
 بجهت طلب رضا تو فرمود جای او اینست که میوه را

او را در این نزدیکیها ایمنی که بستر کنیم او را بان روا اذ انش
 و داخل کنیم او را بیسیان در بهشت گفت خدا یا حیت خیر
 کسی که تشییع جنازه کند بجهت طلب رضا فرمود خیر
 او اینست که شایسته گفتا و داملا نکه در دوزیکه می میر تا
 بقیان و این که صلوات و رحمت بفرستم بر روح او در دنیا
 روحها در دایشت که چون خبر وفات پسر معاذ بسید
 کاینات صلی الله علیه و آله رسید با و نوشتند
 بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله صلی الله علیه و آله معاذ
 سلام علیک فلیت احمد الیاب الله الذی لا اله الا هو
 اما بعد — عظم الله له الاجر والهمم الصبر
 و در رفتن او ایالتش که ان افنسنا و اها لئنا و اهلنا
 و اولادنا من مواهب الله الهندی عرو عواریر المستودع

فمنع

فمنع بهالک اجل معلوم و بقضی نومت . و در ثواب فرمود علینا
 الشکر اذا اعطانا و الصبر اذا ابتلانا و کان ابنات من
 مواهب الله الهندی عرو عواریر المستودع و تعالی الله فی
 غیبه و سر و مقصود منک باجر کثیر الصلوات و الرحمة
 اشان است باید شریفه اولشک علیهم صلوات من ربنا
 و رحمة و اولشک هم المهدون اصبرت و احسبت
 فلا تمنعن علیک مصیبتین فیحیط لک اجرک و تنعم
 علی ما فاقک فلو قد مت علی ثواب مصیبت علیت
 ان المصیبة ضربت فی جنب الله عن الثواب فیخرج من
 موعوده و لیسذهب اسفل علی ما هو نازل باب کما
 قد صحیح و السلام
 باب اول — در تفسیر بر شریفه و لنبأونکم شی

الى اخره لا يبرهن ان الله تعالى لم يصرف من ادم در كتاب حكم و در
 منظم خود مي نويسد: **وليسوا لكم بشئ من الخوف والجوع**
ونقص من اموالهم الا لا تقربوا الثمرات ونحوه اصابا برين
 الذين اذناه بائعهم مسيئة قالوا ان الله وانا الله واجعون
 اولئك على هم صلوات من ربهم ورحمة و اولئك هم
 المهتدون **ان البقا در كتابات خود فرموده** **النعد**
و رايضا **الذي اذناه** **على** **سياق واحد فان** **عز**
في ذلك **اذا دواج او مطابقة او تجانس او مقابلة**
فذلك الغاية في الحسن **له قوله تعالى**
وليسوا لكم بشئ الخ **و كقول المتن**
الحيل والليل والبيداء تعرفهم والطير والخر والوحش اعلم
وليسوا لكم بشئ **هم را نه ميزانيم** **نما را نه** **با شما معامله** **نما را**

مي كنيم اگر چه حال شما بر ما پوشيده ثابت اما ميخواهيم كه
 عيار كار و بار هر كس بحال امتحان نگاهي داشته و در اين
 معلوم شود كه کدام يك از شما اصابت ندي و بلا و نرسد
 براه او نهاده اند و چه كسانند كه بجهت تربيت و عيال
 رضا بقضاء از اين شما مشتاشه اند و خطايب از براي
 اصحاب پيغمبر است صلى الله عليه واله و يا از اين جمعي
 خلق و اين آزمائش بر چند نوع است بشي من الخوف و جوع
 بچيزي اندك از ترس دشمن و بچنان و كس ان بسبب از
 خيرات كه حشمتا ايشان را از ان نگاه ميدارد و ناخفته
 مشت فرمايد بر ايشان و يا آنكه هر بلايي كه با انسان
 اگر چه بزرگ باشد با آنرا از ان بلاييت كه اين بلا
 باليت بران كويست مينمايد و بعضا از مفسرين گفته اند

معنی بیان من این است که شیای که بر او بر و از این شیای
و اگر باشد میفرمود تو هم میباش که از هر باب از محنت و غم
افشای باشد چنانکه مراد این نیست و بدان هر چیزی
خیال خطو که از خوشی و بدی که با تو برسد اگر گذشت ^{دور} باشد
و اگر و اگر گویند و اگر در خط باشد او را ذوق و وجدنا
بجهت آنکه حالت که میباید از نفس خود و اگر بعد از این بینا
و بینا باشد خطوران در قلب از انتظار و توقع نامند و
منتظر اگر مکرر باشد که حاصل شود از او در قلب ناخوشی
از اخوت و استغنا خوانند و اگر محبوب باشد از ارجا نامند
و خلاق عالم میفهمند و بانها باین مطالب انا آنکه حاضر است
در شد آمد و دل بنهند بر مکاره که با آنها میرسد و در بار
حضرت رسول الله علیه و آله بجهت مکاره و حکمتها آنکه

در این بلایا و مکان باشد از برای اهل سبب خوف ضد
اذیت مکرر است مراغرا و ابوسع دیکه دیگر از تو
از مایش امتحان و آزمایش بچیزی از کس سنگ است که
باشد یا دوزخ داشتن و در صورتیکه مخاطب باین خط
احصاب رسوم باشد جو و کس سنگ است که در او ایان
انحصار بواسطه کی اموال با آنها رسید و باز داشتن
جهاد آنها از تحصیل معاش و نقص من اموال یعنی
و که در بعضی از مالها که بتاراج حادثات و در بجهت
اوقات روزگار تلف کرد و بواسطه آنکه انباشت آمین
مالها خود را در راه جهاد و لافش یعنی بنقصان در آنها
سما بواسطه کشته شدن در جنگها و ناخوشیها و ضعف
پیری و کله نقصان در نفس بواسطه مردن و کشته شدن

باران و برادران باشد و التماس یغنی بقصان در بعضی روزها
و تلف محکومت با کائنات از غنی و سماوی یا ترک مواظبت در
باغات و اشجار و زمینها بواسطه مشغول بودن بجهت ایشا
مراد ترک فرزندان باشد که مریض باغ دهند

در روایتی که چون فرزند بند و مومن بمیرد حقیقه با مال

فرماند با قبض نمودید روح فرزند بند و مریض میباید بدین
میفرماند با قبض نمود بدین مویه دل او را عرض میکند بدین
چند گفت بند و مریض میباید حد کرد از اخطاب رسد که خدا

در بهشت برای او بنا کنند و او را بیت الحمد نام دهند

از علماء و قول در وجه اینست که شیخ ذکر فرموده اند که

کسانی که بعد از ایشا بیایند اگر برسد بایشان مثل این امور
بدانند که نمیرسد بواسطه این امور آنها را نقصان درجات

در این باب

و اخطا طریقی زیرا که رسیدن است این صدمات وایت از دست
کسانی که در جهنم اند و مریض را با ایشا فرموده و ایشا
احباب ربی صلی الله علیه و آله هستند و یکدیگر را نگه
و قتی که بر بدین مومنین که تحمل می نمایند مشقتها را در این
انحصار و موافقت آنها با انوار و بواسطه این مکان مستحق
در باری ایشان پدید آید و تفاوت در حال آنها نمیکند و آنها
اندر راه باز نمیدارند و میفهمند که از اصحاب و اشیاء دور
جان فشان سید را بر او اختیار هستند و شدت بیاینها
بواسطه علم آنهاست بصحت و حقیقت این درین و بودن آنها از
شناخت اصدقان و بر بریقین تأمل نمایند انجماء کفایت
باین واسطه بداخل شدن در زمزم مسایر و یکدیگر را نگه
موافق از منافی و مخلص از مرزباب جدا شود

دعوی الاغلاطی را که میفرماید بلیه الشدا بد یقت الاسلام
 اذا قلت هذا الحجج حلال ^{الاسلام} يقولون لا الهجره بطیحه
 وانما قلت ما اذنت ^{مجلسه} حیونک ذنبک بقا من رب
 وان قلت کفر ^{دائم} قال انما بعد مجامع بدوم له الکفر
 رخصت امیر صلوات الله علیه در پنج ساله میفرماید
 ان الله یبذل عبادہ عند الاعمال السیئه
 بنقص الثمرات وحبس المرات واخلق خزان الخیر
 لیسوق نائب رقیل مقلع ویتذکر متذکر ویزجر
 من دهر یعنی خدا تعالی عباد را بداند بندگان خود را
 در نزد عملهای بد که از آنها صادر میشود بنقصانها
 وحبس برکتها ولبستن خزانههای خیرات تا توبه بکنند تا توبه ^{کنند}
 و باز ایستاد از معاصی باز ایستاده و عبرت بگیرد و عبرت ^{گیرد}

و منع شود منع شوند و بشر الصابرین ^{بیشتر شده} بدو
 پیغمبر بسیار کنند که از این مستفاد و کبر و است بخواهد
 بهیما و بهت — و در احوال و باطنی از حضرت صا
 نقل میکنند در تاویل بد شرعیه که حاصل در روایت این
 که این ابشارات علامات ظهور و هم عمل الله فرجه میباشند
 که از برای خدا است بر مومنین پس فرموده یعنی من
 الخوت از ملوک بنما میبرد و آخر سلطنت آنها و الجورج
 بکری نرختها و نقص من الاموال فاسد شدن تجارتها
 و کسر منفعتها و نقص من الانفس مرگ پراکندگی و ^{تویر}
 بلکه منافع نهرج و بشر الصابرین یعنی بشارت بدو ^{برای}
 در این حال تجلیل بیرون آمدن قائم صلوات الله علیه
 پس میفرماید اینست تاویل امیر خدا تعالی میفرماید و تا

يعلم تا و با ملائکه و المسموحون في العلم تمام شد و ایت
 احوال و در فضیلت و شرافت صبر همین بس که یکی از اسما
 خداوندنا صبر و راست بجهت آنکه از تعجیل نمینماید بمقتضی
 کناشکاران زیرا که بیه نیاز است از تعجیل چنانکه سیدنا
 علی علیه السلام میفرماید و انما یجذل
 من یخاف الموت و تعجیل شتاب میکنند در امر که از قوتش
 برسد و گنجه اند که خدا بخواهی فرستاد بخواهد
 پیغمبر که متعلق شود با خلاقین بدو سستی که از جمله
 اخلاق من است که من صبور هستم باب دوم
 و ان شمل است بر شش فصل اول در حقیقت
 صبر و اسامی صبر در لغت بجهت تحمل است و صاحب
 مجمع البحرین از بعضی اعلام نقل نموده که صبر حدیث نفس است

نفاذ

از آنکه خارج بر مکرده بجهت امتناع امر خدا بد آنکه صبر خلاف
 مدینه با خلاقین موارد بجهت آنکه مطابق صبر عبارت است از تقاضا
 کردن نفس یا هوا و نفس خرد و غلبه دادن قیامی حال که که شکر
 الهی و عباد دین است بر قوای شهوانی که منبج هوا و هوا
 و لشکر شیاطین پس اگر در مقام تحمل الم از شهوات و شوق
 و شکم باشد عفت نامند و ضد از اشتهار گویند و اگر
 در مقابل و جنگها باشد از استیلاعت نامند و ضد آن
 جبن خوانند و در عتاد و ضبط نفس و ضد آنرا بطش
 خوانند و در حال غضب کظم غیظ و ضد آنرا غضب خوانند
 و در نوابی زمان سعد و صبر و ضد آنرا سیر و صبر
 و نرجس و بترجم خوانند و در زیاده عیش و ضد
 آنرا حرص خوانند و در اخفا امر که تان و ضد آنرا اذا

گویند پس معلوم شد که اکثر اخلاق حسنه داخل در صبر است
و بدانکه قلوب بر چهار قسم است یکی قلب قایم است مثل
قلوب کفار و منافقین بر اطمینان آن بدینا و شحوات
دینا است و مضو بالحق و الله دینا و اطمینانها و دیگر قلب
نایب است و این قلب مسلم مندوب است چنانکه در قول خدا
فمنی لم یجد له عزما بر اطمینان آن بتو بر است قلوب علیه
و هدی و دیگر قلب مشاقت و آن قلب مؤمن است
و اطمینان آن بدین خدا است لا بد که الله مطمئن القلوب
و دیگر قلب رحمانه است و آن قلب انبیاء و خواص و انبیا
و اطمینان آن بخدا و صفات خداست کما قال الخلیل
قلی و در و فیکه قلب مطمئن شد نور اطمینان از این قلب
بمن منقلب می شود و نفس هم مطمئن می شود بر عین باطن

مستحق

مستحق خطاب ارجح می شود بر غیرش بشهر ایمان در زمین
دل باعث عمل صالح می شود و آن موثر اطمینان می شود
پس اگر کسی لشکر ملائکه و بعد الهی را بر اتباع شیاطین
غالب و آنها را مغلوب و مقهور نمود و دل در فرقه صاف
و دارای مقامی از مقامات دین و صاحب منزلت از منزلت
سالکین پس اگر غلبه عقل چنان مستقر شد که ثابت کرد
که لشکر سلطان را با لکویه فغان و مقهور نماید که دیگر
از برای ایضا قوه نزاع نماید در این وقت نفس در مقام اطمینان
مستقر می شود بندای با اطمینان النفس المطمئنه ارجح است
و اجتناب مرصیه سرفرازی کرد و دیگر حزب شیطان است
شود و لشکر الهی را مغلوب سازد بطوری که قوه منازعه
نداشته باشد و نفس خود را بدست لشکر شیطان بد

و ما یوس شود از مجاهده پس ریاضات از حقاقلین
و مصداق بهر شریف و لو شایسته اکتافس هداها
ولکن خرافات و کلمات جهنم من الجند و الناس اجمعین
خواهد بود تا آنکه کارش منقرض شود بجایکه نقطه سیاه
تمام قلب او را فرا گیرد و قلب او که محل رحمت نامتناهی
الهی است و با آنجا امکان خود خوانده و میسر نماید ^{بسیار}
از حق و کمال بلای یعنی قلب عبدی المؤمن یعنی زمین
و استقامت و وسعت و کجایش مراند و وسعت مراد دارد
قلب بند ^{میرزا} و و مجاد بیکر میسر نماید انا عند المتکفر
قلبهم و المند و سر و قورهم یعنی من نزد آنها شکست
فرهنگا کهنه شده ام شیش چهر شکست شو ابر
خوشتر دل که شو بهتر چنین جایز از ترکاه شینا

سینا بد شایسته که او را در خود دارد است در شین خوشنوار
بیفتد که او را پان پان نماید لان اکتافس هداها
الارض و العقل عز موجود و خلق علی وجه الارض کما قال الله
بقا مخاطب العقل عز و جلاله ما انبت ساقا
احب الی منک باثیب و باساعات یا آنکه سلیر
بدست کفنا بد هد که با او هر چه خواهد است پس
عقل او در دست شهوت چنان اسیر شده که مسیله
در دست کافز قلب منکوس و قلب منکوس خست
که دیگر موعظه در او اثر نمیکند و بیعت سودی نمی
فلو بهم کالجانه بل شد مشوره بدین و اهل بدین تو هین
سینا بد و ضروریات اهل مذهب و این را اجماع
میکند و بیعت ضعف توه عاقله و تبایح در نظر محسن

می نمایند و سر کوبانند و بر ما و بر همت و موفق بتوبه بخوانند
 شد یا بوجدان امر از فریاد و سر خود را در سر پیچوده کار
 افس می نمایند و بگوید حاجتی بتوبه نیست خدا غفور
 رحیم است و مرا از کلا قطع من اعفنا قلبه کاهی بشع و اهل
 استغفار می نمایند و کانی منکر عید و عذاب الهی
 را کاهی بمحاصی کنش اهان تقاضا می نمایند و منع دل خود را
 در زهر عقار و تخمین بلکه اکل و عقل از عالمین می دانند
 حیوانات و غنایات منکر بر تنه از سفها و مجانین پستتر بلکه در
 مرتبه از انعام پایین تر و انکلا کلا نعام با هم اصل گراوند
 نمیکنند ملا حظت کن خبر مرا که کسلترین حیوانات خواست
 داد و در هر روزی چهار هزار مرتبه ذکر خدا می نمایند و در
 روایت صحیح وارد است که اسبها اصیل بجنب بدن حضرت

سید الشهداء اسلام الله علیه را پاهای مال نکند و اسبها
 نا اصل این کار را نکند که یک کس و ن اسبها در وقت که چشم
 آنها بر جسد ها پاره پاره شده ای کس بلا افتا که بر روی
 حرم این و بیست فساد بودند و دخترها این پس از این فساد
 معرفت بطریقیکه اسب آنها بر صورتها آنها جاری بود
 حکایت ذوالجناح و اب غزور و از فرات با تشنگی و فرمود
 حضرت بان جوان که با جواد است عطشان و انا عطشان
 اشرب هه انا اشرب و منتظر بودند او که صد احسن اب میل
 نماید ما نور و مال و کاکل خود را بخون حضرت آوردن و خبر قلار
 ان بنز کواد را باهل حرم رساندن مشهور است انداختن
 سر خود را و چا بعد از وفات ان حضرت مکتوبت ای علی
 خود را از خرم پاهین تو آوردی بجهت آنکه هیچ تافت و تحری

از دودی و مجبور و پیغمبر نداری و از صمیم قلب اللهم
اذا شكوا اليك فقد ندينا وعيننا ولينا
مذنب كونه و انما فرج الحمد سلمه ان لو لم انما و فضل
اعمالنا ان نقات دادی و از رله که در پیش چشم
نوبت یاد نیمی الخ و دفعه شدی باین مقام پست
با آنکه مقام توانای ملک بالاتر است

نور از کفر و شر میزند ^{چهارم} ندانمت که در این دام
پز اینچنین بدین معالیه خواهد آمد و حالت ستم است
که هیچ طرف غالب نباشد بلکه در میان دو لشکر و در
محاربه که امداد می باشد نزاع قائم باشد کاه لشکر خدا
غالب می شود و قوه شهوت بر او که باعث هوا و هوس است
مقهور و مغلوب می سازد و کاه بعکس در این صورت

صاحب خجالت در عذاب مجاهدین است نه در ترس و فلان
و صابرین و امیدوار بلطف پروردگار باشد چنانچه
خدا بخافد نماید خلط و اعمال صالحه و آخرت
عسی الله ان يتوب عليهم اعمال نیک و بد ان
سرشته اند و شاید خدا ایشان را بخی خود باز گرداند
این سرشتم که ذکر شد با عتبات قوه و ضعف بود و سرشتم
دیگر حاصل می شود بالتبیین چیزی که از ان صبر می آید
آنکه یا غالبیت جمیع شهوات را یا غالبیت الهیه و شهوات
از آنها را یا بعضی را دون بعضی و منقسم می شود صبر با
سهولت و دشواری بدو قسم زیرا که یا شاق است بر
پس ممکن نیست دوام بران صبر مگر بجهت و کوشش و جد
و جهد بسیار و این قسم را نصیر نامند و یا آنکه چنان نیست

بلکه حاصل شود و با دست بر نفس و این قسم را
 صبر خوانند و اگر خواهی مثالی برایت بیاورم بین که مرد با
 دیار و تواند که ضعیف عاجز را بقوت کم و حمله اندک که در آن
 خسته که بنیاد برین بزند و بر او غالب شود و در وقت نداشت
 بر غلبه و زمین زدن مرد قوی مگر بر هیچ و تعب و نفس زدن و خسته
 هم خیر است که شتر با جمیع دین و باعث شود بجهت آنکه در
 حقیقت کشتی بین جنود ملائکه و لشکر شیاطین است و چون
 جناب الله و جند الملائکه غالب بشود و شهوات را فاعل و منع کرد و با
 دین را مطلق و مستور شد بر باعث هوا و اسان شد صبر
 بطول مواظبت مؤثر میشود مقام رضا را پس رضا با کمال است
 و از این جهت است که حضرت نبوت صلی الله علیه و آله
 علیه الرضا فان لم یطع ففی العین علی ما

خبر کرد

خیر کثیر یعنی عبادت کن خدا را بر این اگر کسی نماند باشد
 پس در هر یک مگر به ثبات خیر پیدا است و بعضی گفته اند که هر
 صبر در هر درجه هستند اول ترک شهوات و بعد تا بین
 دویم رضا بقدرت و آن در بعد از اول است و سیم
 آنچه موهبت میکند و آن در بعد از دوم است و این تقسیم در
 خاص که صبر در مصائب و بلا را با شکی نیست
 و بدان نیز که باعث صبر و بلا را و من چند چیز است که
 از آنها اظهار قوت نفس و اطمینان دل نزد مردم است
 تا در نزد ایشان پسندیده و قوی دل می شود و چنانکه
 حالت ثبات معاد و بر در عرض موت و اظفار پشاست و غیر
 نمودن او شاهد است بر این مطلب است آنکه و تحت امام محسن
 حضرت امام حسن صلوات الله علیه و روحان من بر او

شدند مع او بر بخورند و نشست و باین شعر مثل جیت

و تجلدى الله امة من اريهم

اي لسان ييب الله هركا اتزعزع

پيشه جرات رس آنکه در از برای انت که بایشان بنام من از

مرادش در نکاو متزلزل نمیکردم حضرت مجتبی علیه السلام

بداشته و میگوید راذ النبیة انشبت خلفاها

الیت کل قیمة لا ینفع دفانیکه کراک

چنگال خود را بر زمین میباید که هیچ تعویذی نفع نمیشد

و این مرتبه بر عیال است که همین ظاهر حق دنیا را ^{میشناسند}

و از عالم آخرت غافلند و قیوم توقع ثواب و مدح و امیدوارند

بد درجات رفیع و اخوت و این صبر طاهر زنها و پرهیزکارانست

و اسان باین صبر است که فرموده انما یؤتی الصابرون

اجرهم بغير حساب خلاصه معنی آنکه اجر صبر کنندگان

بمحاسب بایشان عطا کرده میشود ^{فقرن} سیم بهجت و لذت یا

با آنچه از جانب خدا دارد میشود چه هر چه از دست صبر

نیکوست و دوست مشاق القات دوست است و ^{از}

لذت مییابد و اگر چه با امتحان کردن سبلا و محن باشد

عاشقم بر ریخ خویش در دخیل ^ش تهر غم شود شاه فرد ^ش

عاشقم بر لطف بر نفسش بیدن بوالهوس داشت این ^{شد}

این نه ماهی ^ش غنا ^ش آ ^ش جمله ناخوشا پیش ^ش

نالتم ترسم که او با و کند و از ترسم جوهر را کمتر کند

و این صبر اهل محبت و مصرفت و اسان باین مرتبه

از صبر است که فرموده و بشر الصابرون

الذین اذا اصابهم مصیبة قالوا ان الله

الیه راجعین اولئک علیهم صلوات من
 ربهم ورحمة و در روایت که حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام فرمودند که اگر کسی را در وقت نماز
 و نماز شبها بر او احاطه کرده فرمود چگونه میبینی حال
 خود را میفرمود که فقر را دوست دارم از غنا و ثروت محبوبتر
 نزد من از صحت رغبت بر لب بدیش از نزد گداز دارم خست
 فرمود اما ما اهل بیت محبوبتر نزد ما هر چیزیست که از
 خدا بره او را دوستوان فقر و غنا و مرض و صحت و موت
 و حیات و جبار برخواست و میان دو چشم حضرت را بوسید
 و گفت راست فرمود پیغمبر که بمن گفت ایجا بر بخندمت
 یکی از فرزندان من خواهی رسید که اسم او موافق اسم
 باشد و حقیقت علمها را بشکافد و باید دانست که جمیع

اصنام صبر محمود و پسندیده نیست بلکه منقسم میشود بحرام
 و واجب و مکروه و مستحب پس صبر از محرمات واجبست و در
 مکان مستحب و تنبیه از نیت حرام حرام است سال آنکه که قطع
 کند دست که را یا دست پسرش را و انقض صبر کند و ساکت
 باشد و مثل آنکه کسی قصد حرم دیگری کند بطول و حرام پسر
 کند از اطفال و غیره و ساکت باشد از آنچه بر او اهلش وارد بشود
 پس این صبر حرامست و صبر مکروه آن صبر بر اندیشه است
 که برسد با و بجهت که مکروه باشد در هیچ و از جمله فضائل
 صبر است که صبر خاصه انسانیت نه در ملائکه یافت میشود
 و نه در حیوان و بهایم اما در بهایم بحجت نقصانیکه در آنها
 و اما در ملائکه بحجت اکمال آنها بیانی این مطلب است که بهایم
 مسلط شده است بر آنها شجرات و صخرات شجرات هستند

در چیزی جز شوق و اشتیاق آنها نیست که باعث بر حرکت و سکون آنها
 باشد نه دین و نه کرمه ام شکر باشد و در کنند آنها را از مقتضای
 شکر و در این نیست که شبات این قوه را در وقت ابد مقتضای شکر
 صبر نامند و اما آنکه در نزد حکما عفو مجرب هستند
 که مجرب ندانند برای شکر و صفت پروردگار و محض هستند از برای
 اینها بدست تربیت بذات بخت بسط حقه عفو الهی است
 قدر تر و علت کاسته و داده ندارد در اینها شکر که صادر
 باشد آنها را از عجز و انانیت تا آنکه محض باشند با مدار
 احسان لشکر دیگری که غالب و مسامحه شکر شوند بلکه خود
 آنان لشکر حقند الا ان حزب الله هم الغالبون
 و اما انسان در ابتدای صبر و کورگی حکم بهایم دارد زیرا
 که ناقص است مثل آنها و خالق نشده است در آنها خبر شکر

غدا شکره محتاج است بان پس از آن ظاهر می شود و را و شکر
 بازی و هو و بسیار از آن شکر و جمع مان و بسیار از آن
 جابر این تربیت و در وقت صبر نیست بهیچ آنکه هم جز آنکه
 دانسته صبر عبادت از شبات لشکر و در مقابل اشکر دیگر
 که مثال وجدان در میان این دو لشکر هم باشد بهیچ
 مقتضای این دو شکر که در مقابل اشکر هو و هو که در
 بهائت یافت می شود و خداوند تعالی بفضل وجود و کرم
 خود بخواهد را از سایر مخلوقات و حیوانات تیشیف و شغلت
 و لقد کرم من ابنی آدم داد و در جبر آنها را از در
 و مقام بهایم بلند فرمود و در وقت کمال شخص آنها برسد
 در جبر بلوغ و مملکت بر آنها گماشت که یکدیگر هادی باشد
 و دیگری مقتوی پس پیاری این دو مملکت جدا شد از بهایم

و محسوس شد بشناسنا ذات ذوالجلال و انبیا و ائمه سلام
 علیهم اجمعین و سرشت بمصالح و مفاسد که متعلقست بموت
 و اینها حاصل میشوند از برای آدمی بواسطه مملکت که مشغول است
 در شناساندن ذات و بهر شناسنا بمواقف و مصالح خود ندارد
 بلکه معرفت از محسوسات باطنیه شهوات و در حال اقتضا
 و پس از این بجهت است دوائی که بعد نافع باشد که فعلا
 تلخ و ناگوار باشد مثالب او نیست و غالب چیزیت که در
 حال لذت باشد و اما انسا نور هدایت میداند و میشناسد
 که پیروی شهوات در حقیقت ضررهای دارد و باید دانست
 که همینقدر از هدایت کافی نیست مادامیکه قدرت نداند
 باشد بر دفع اینچه مضرت پس چه بسا مضرتی که میشناسد
 و میداند انسا مثل آنکه که نازل میشود با و اما انان

در لذت ندارد بر دفع اینچه مضرت
 کند بان قوت شهوات از بدین جهت خدا انسا مملکت را با و کاشف است
 که نمایند نماید و تقویت کند او را به شکر و انوار و از فرموده
 این لشکر را بجدال و قتل لشکر شهوات هرگاه غالب میشود
 بر لشکر شهوات و گاه مغلوب بر این نیست که متعلقست انان
 و در پی این یافت نمیشود که غالب میشوند شهوات را با حش
 و نه نامند و طلب شهوات خواهش و حش و با حش
 خوانند و شنید بیکه جدال و قتال قائم است و در این این بد
 و میدان این جناب دل انسا نیست و مدد باعث دین
 از ملائکه ناصر است و مدد باعث شهوات و شیاطین
 و صبر عبارتست از ثبات باعث دین و در مقابل باعث
 هوا پس اگر غالب شهوات دین و صبر شد بر مخالفت

بجدا واجبه را نشاند. مشهوره این فقهاء عظام است
که مستحب شوک است عبادت: درین طفل هفت ساله بر روزه
و زایه. مطالب که شنیدی معلوم شد که بر تیرافنا کامل
برتر از مراتب سلاطین است زیرا که دانسته ملائکه خدام
انسان است چه اینچنین در اخبار و اعصمت ایشان بان شد
که روان الا که زندگانی او خدام شیعیان و هر که ام ^{صفت} بخند
ما نور مشغول هستند

با در یکسر از ^{ملائک} عبادت شوم اینچنان در عقل ما پاداش
یکبار که برای شهور در دنیا نیست تا احتیاج باشد بر ریاضت
و مجاهد: بلکه قادر بر ایشان مقتضیات حق نیستند هر چه چنانکه
دانسته شد از آنکه اگر نظر بنا محمل نکند ریاضتی نکشیده که با
واسطه مستحق اجر و ثواب باشد یا آنکه بدین گمراه نمانند ^{چنین} هم

مساوی باشند به سیر و بدینا که از نظر فرمان است این کند یا
مردیکه قوه زنا داشته باشد و احراز ابدان اهد بود پند
اگر در مقام عبادت اطاعت حضرت است اینست جل ثنا
ثابت و قائم باشد بطریقیکه ایسی و رسمی و اثری از هویت
و نیت و ذات او با نماند و وجود خیر را و رجب و روزه و زاده
واجب الوجود طاق معدوم ^{صفت} پندارد بطوریکه نماند فی الله
و با فی بالله شود لسان حالش گویای این است

زیر لبتم حیا تو تو کستم پای ^{تو آمد} تو آمد ^{تو آمد} تو آمد
انوقت بدرجه میرسد که عین الله و سميع الله و لسان الله
و پاد الله و قلب الله و دن الله و رحمة الله میثو العبودیه
جوهر حق گفتهها الربوبیه عبد اطنی ^{ملائک}
مثله انا قول بئنی کن ویکوز اجعلک قادرا

نقول پیش کن فیكون تا آنکه بجای میرسد که مثل حدیث
محمداً یعنی گفتید که کارش از اظاهر میخواندند هم
کار خود بروز می نماید مثل آنکه حضرت امیر صلوات الله
علیه میفرماید هر یک که بدی با خود نمودن چو درین
سر از دستش بر نیایش مخترون شد و الت رجوع
سپیدار شد این گشت پناه زن خود را دید که سر دی قوی
انزیر با این مدد میرسد نوالد و تناسل بن ایشان صلوات
امد و حضرت امام محمد حضرت امام حسن صلوات الله علیه
بشامیکه در خدمت آن حضرت امیر میاید نمودن نمود
انسانیه در دوشوایسک بیکبار لبها امنر نهوارفت و
سپاه شد و بنا کرد دم خود را جنبانیدن و الت کمر
و نظایر این حکایات و روایات از حدیث و احادیث و روایات

غرض است که قدر جزو را بداند و رقیقت را بداند و بداند
که حقیقت انسانی عبارت از جوارح و استخوانها و اهره و
وقوی و حواس و مشاعر با دره و کام و زبانت بلکه حقیقت
انسانیت عبارت از جوهر کران است که هیچ چیز با او
نمی شود که کاهه تعبیر از آن با نانی شود و کاهه بن کاهه
کاهه بخود این اعضا و جوارح و حواس ظاهر و باطن خود
و حشم و تباع و لشکر تو هستند مامور و منیع با مرد هستند
رعیت و وزراء مملکت تو میباشند پس نزد مقام ما
و سلطنت هست و اینها در رتبه مملکت و عبودیت
نوشاه جواهر کاهوئی خورشید ظاهر با سوز
انت ملک نزلت و ملک عزالت و روح
بجستد و زده ب نغششت انت حاکم

وعند اليقظة انفسان رغبسان

من ملك نزد من بر جا نم بود () ادم او در اين جزا
طير كاشن ^{افلام} ^{چون} هم شرح فراق () كره اين امله جاده

هم در چاه طبع محبوس شده و از وطن اصيل و ذوق فاني

اشادي و فراموش نموي

صد تافله نمر تو چشم راه () اي يوسف در از چاه

نزد اندر زهدين چنگاه () جان كشاده سويابا

اه اندك پساين الجنان و قصورها

اما نري اشبارها و اغصانها

المقالب في هذا التجن بالكسالة

و ترضى لنفسك بالتقصير و القصور

ماء لنگام و مسند مصران تو () وقت انت كه بد و كند

كلام

پس اي چنان از وطن اواره اي همچو از دوان

پرو بر و بر چاه كه خوا كس و مال كز بيار كه كجا امد و كجا

امده و كجا خواهد رفته و در اينجا از اي حرام

چنين نفس ستر اين خوش الحانه () ادم پر صدر ز شوكه

يكدم بخوداي و بين چه كسي چهره مرد و بگرمه نفس

نهر اشك روان ندر رخ ز () الله الله توبه بر سيد دي

مفتون خلقت بتك و عبادت و محصيل عارف حق و حق

اصل عفايد و احكام احكام فروغ و استحكام احكام اخلاق

حسنة است و كمال پرواضعت كه تمام و حيوانات در اكل و شر

و سبقت و شجاعت و غضب از هم كس قوي تر هست

بحكم حصر كه بهر و ما خلقت الجن و الان لا يعبدن

فانه اينجا و مفسر در همين است هر كس در وقت اينجا هنده

و نواى شياطين منزل به نكوب نمودى و تحصيل صفت صبر
كردن و خود را به صفات حميده دارا و از صفات زديقه
انتهى الـ ... ما لا يخرجه بود و كره از حيوانات
و بهائم ... در جراحه مجروح و عايت بسا
كه مانده بر حسب ... صاحب عقل و كذاست مينمايند و
حال از اذنا ... بجا نماند و عقول و مجروح تر هستند

خليفة قطاع الفينا الى الحسى
كثير و اما الواصلون فليل

كان ... و جمع مال و اسباب دنيوي
و اينده مرهم و ظلم كردن و غيبت كردن و اينهاست
و حال اينكه چون كسى بدیده قاتل نكرد عین سفاقت و محض
جهالتت زیرا كه از تحصيل ما چه خسران مال چه فایده

و از طلب جا و منال جز نكبت و زبان نپوشد و هر كس با
بیش برتر بیشتر و بمقادیر حلال و حرام حساب و
حرامها عتاب هر كس زخارف و بیویش كند و بیشتر
جز اسبکبار بلکه در در دنیا هم راحتش بیشتر

و نعم ما قیل

بسا خویش چنانچه چنان در این دوزخ كند و دست و پا كند و برفت

قال سيد الموحدين

امير المؤمنين سلام الله عليه و آله و ع
نفسى اروضها بالثقوى لذات امنه يوم
الخوف الا كبر و تثبت على جوانب المنزلة
شئت لا هتديت الطريق الى مصفى هذا
و لباب هذا القصر و نساخ هذا القصر و لكن ههنا

از یغلیغ هروی - یقودنی حبشه الی تخیر ^{طهر} اکا
 ولسل و الحجا الیه امیر کا طمع له فی الفرس ولا
 عهد له فی الشیع ای صاحب خرد افسا بدنه صاحب ^{بقول}
 رانی ایضا از بزرگ تراست یا کسیکه بجهت دوزخ و دوزخه
 نه می سر می جاودانه خود را از دست دهد فعلت ات
 القتل ابی بد به الرحمن و اکتب ^{الحسن} بک
 وین فمات فی من معاویه قال شیطنه و نکسل
 اکبر و نفر له و ولایت عامو بیت بفرستند یک از آن
 در معاویه ابی شریح و عیش و بخل و زینت صرف نماید و در
 دوران چند روز بقناعت و عسرت بگذرانند و بار و زود ^{سبب}
 دهد ایاد و تقف بید و بخدمت سلطان آورد سلطان
 مشافهت کرد که اندر ابعیش و خوشگذرانی و لذت مر

و نقدی مشغول بود و مجلس ابی خرمیان دهد و زجر و
 انتقام فرماید علاوه نعت قریب بفرگاه - اطلالت و
 عواطف ما و کانه و اکبر با اکثرین نعمت می بخشد و در ^{از}
 دروغ فرماید و مادام العمر مراحم خسر و اندر بی نصیب
 و از تفقدات سلطان در مجیب عواطف مانند ای
 کدام از ایند و بقتل و خرد نزد یکتر غلبه پس یا دل ^{می}
 مدتی خود نعمتها جاودانی آخر ترا بشارت باک و در ^{این}
 دوزخ دنیا نه فروش و سقوط بت را بر منای عبد با
 مکن و بواسطه تقم این پسر دوزخ عمر سبب اهلان ابدی
 و تلف سرمدی از برای خود فراهم میاور و پیاپی
 سلطان را هدی بر گفت عجب زهد و زبده از دنیا
 زاهد پاسبان داد که زهد داشت که سلطان و در ^د

بر سر چگونگی زسان گفت زیرا که از نعمت های درود
 گذشتن به نعمت ابدی پیوستن سعادت بلکه تجارت
 آن بهر راسته کمال از حد گذشتن از نعمت سرمد و ثبات
 و کلید به ایمان و بلا یل و لیلی که فقر هم ندان
 ابروفت الهم علی (تبیان من بکی ممنون)

انقص الله من اقله صاحب درجات بلند بیکار
 نه اندر در حال است داد و محاکم داد و نسا و نیکم شی
 من الحرف والجوع و نقص من الاموال و الا
 رالثمرات و بشر الصابرین بشارت و ثمره
 ان کسایت که صابر باشند و در محن و بلا یا راضی و
 نه کسایت که جمع نماز و خوار و دنیوی نمایند غلط
 که انا نیز بشارت داده اند که والدین بیکار و

الذنب والفضة ولا یفقدونها فی سبیل الله
 فبشرهم بعدای الیم یعنی انا نکریمند ملا و فقر
 و اتفاق نمیکند آن کجها را در راه خدا یعنی کوفه نمیدهند
 پر بشارت ده ایشان را بعد از این در محاله فقر میفرماید
 یوم یحیی علیها فی نار جهنم مشکوئی بها
 جباههم و جنوهم و ظهورهم و انما کنتم
 لانفسکم فذوقوا ما کنتم تمکثرون
 یعنی در روزیکه دمیده شود بران کجها آتش و زنج
 پر داغ کرده شود بران کجهای طلاق و فقر و پشیمان
 ایشان که در وقت دیدن فقر عکس بران زده اند
 و پهلوه و پشیمان ایشان و گویند بایشان که این است آنچه
 کج نهاده بودید از برای منفعت نفسها خود پیش

و بالانچه بود بد ز خیر میگردید انرا پس عاقلانست که اگر
 دیگران اخذ و میزد و مال کنند او اخذ خیر را حال کند و
 کنو اعمال خیر جویند او و موزا سر با قید جوید و زیارت
 که چند و چند نماید و بشارت او را در یاد نه آنکه بعد از
 خود را گرفتار حاصل آنکه صبر مفتاح فلاح و مقدم
 فلاح و سبب خوشنودی معبود و علامت حصول مقصود
 و هر عبادی را در بارگاه ربوبیت و حضرت عزت و
 محمود و معبود است اما جزا و ثواب صبر کنندگان از
 حساب پرواست چنانچه خدا ایستاد نماید اما
 یوفی الصابرین اجرهم بغير حساب
 یعنی و فاکرده میشود جهت صابران اجر ایشان چنانچه حضرت
 رسالت پناه میفرماید الا ینما سطران شمس

و سطر شکر یعنی ایمان و وصف است یاد و جزا
 نصف صبر است و نصف شکر و چهار شایده باشد که جمیع
 انچه را در صبر رسید یا چیریت کرد و دنیا و آخرت نافع
 و یا مضرت و آنکه با التبت باشد یا مضرت ملاحظه
 از زبان داشتن نفس از آنها صبر است و انچه با شیا فانه
 ملاحظه شود شکر است پس نصف ایمان صبر است و نصف
 دیگر شکر و ایضا از حضرت رسول صبر است و انرا
 بعد از او اوردان یصافیه صب علیه السلام متافا زاد
 قال الملائکه موت مغفور فان دعاه ثانیاً قال برز
 قال لله تعالی ایاک عبدی و سعاد یتک لا تسلی شیاً
 و اعطیتک او دفعت عنک ما هو اشر و اخذتک
 عندی ما هو افضل منه یعنی هرگاه خدای عز و جل

اراده خو به و خیریت جهت بندگی کند یا اراده کند که او را از
 ادناس بیشتر به صاف بگرداند یا از ان بلا و آبر و بزرگان گرداند پس
 ان بندگی هرگاه خدای عز و جل را بخواند و در شکران گویند این او را
 استثنائیت چون خدا را در ویم بار بخواند و بگوید یا رب خدا
 فرماید بلیا و سعادتی از من هیچ طلب نکنی مگر آنکه تو هم
 یاد دهم که از تو بدتر یا بدتر از تو بدتر که جهت تو چیز را که از ان بهتر باشد
 و در خبر است که شخصی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله آمد
 و عرض کرد یا رسول الله مال من رفت و بدن من مریض شد
 حضرت فرمود چیزی نیست در ان بندگی که مال او نرود و بدن او
 پمالتو بدست که خدا شفا میفرماید اذا وجهت
 الی عبد من عیدی مصیبتی بد نر او مال
 او و دله و ثراست قبل از ان بصبر جمیل استجابت

من بود الیقین ان انصب له من انما او انسر له دیوانا
 یعنی هرگاه متوجه ساختیم بخواهی بندگی از بندگان خود مصیبت
 در بدن او یا در مال او یا فرزند او و ان بندگی استقبالیان
 بصبر جمیل کند شرم میکنم که از جهت او منرا نصیب کنم یا
 دیوانه نشینم یعنی بخت او را به بخت من برسانم و از آن حضرت
 نقل است که فرمود الصبر ثلثه صبر عند المصیبه و صبر عند
 الطاعة و صبر عن المعصیه فمن صبر عند المصیبه حقه برده
 بحسن جزاها کتب الله له ستمائة درجة ما بین الدرجات
 الذی رجعت کما بین یحیوم الارض الی العرش و من صبر عند
 المعصیه کتب الله له ستمائة درجة ما بین الدرجات الذی
 کما بین یحیوم الارض الی منتهی العرش یعنی صبر بر سر نهی است
 یکی صبر در نزد مصیبت و دیگر صبر بر طاعت و دیگر صبر

المعصیه حتی یروى بحسن
 جزاها کتب الله له ستمائة
 درجة ما بین الدرجات
 الذی رجعت کما بین یحیوم
 الارض الی منتهی العرش
 یعنی صبر بر سر نهی است
 یکی صبر در نزد مصیبت
 و دیگر صبر بر طاعت و دیگر صبر

از عصیت پس کسی که صبر کند در توبه و عصیت تا آنکه بدست نیاید
 از او کند و مقرر شد باید خدا از برای او سیصد درجه کرد
 درجه نادره مثل نیتا است و زمین باشد و کسی که صبر بر طاعت
 کند زیاده است برای او ششصد درجه که مابین هر درجه
 درجه دیگر مثل نیتا است و زمین است تا عرش و کسی که در
 صبر کند نوشته است برای او هفتصد درجه که مابین هر یک
 مثل نیتا است تا منتهای عرش و در کافران جناب امام
 باقر صلوات الله علیه بنقول که فرمود الصبر صبر
 صبر علی البلاء حسن جمیل و افضل الصبر الورع
 عن محارم الله یعنی صبر در صبر است صبر بر آنکه نیکو
 و بهترین دو صبر بر هیز از محارم خداست و الذکر ذکر
 ذکر الله عز و جل افضل من ذلک ذکر الله عند

ما حرم الله علیک یعنی ذکر بر دو قسم است یکی ذکر خدا و دیگری
 مصیبت و بهتر از آن ذکر خداست در نزد این چهارم کرده
 خدا بر تو و بدانکه صبر در محاسن و بلا و مصیبت نیست بلکه
 چنانکه در این محاسن باید که بیشتر هم چنین در محاسن نعمت
 و رفاهیت صبر نیز است بلکه صبر در این حال دشوارتر ^{میست}
 صدیقین است آنکه انسان لیطعن ان راه استغنی
 یعنی انسان چون خود را مستغنی دید طغیان میوزد پس اگر کسی
 در محال و رفاهیت و حصول آنچه خواهد داشت مثل صحت و ^{سعادت}
 و مال و ثناء و جاه و جلال منصب و ریاست و اولاد و قسطنطنیه
 طغیان کند و مغرور شود داخل در مرتبه طغیان می شود
 نه در عداد صابران و از این جهت است که یکی از بزرگان
 گفته مؤمن بر بلا صبر میکند اما صبر نمیکند بر حال عافیت

مگر باده صدایق و از این جهت بود که چون دنیا وسعت بهر شما
بر صاحب هر چه جز و از نسک میسر است امید نداشتند که خدا امتحان
مار بویج و محنت بران صبر کند و بعد امتحان نمود ما را بقدر ذرات
پس قدر بر صبر آن ندانیم و از این جهت است که خدا آیتها میفرماید
یا ایها الذین امنوا لا تأملکم اموالکم ولا اولادکم
عن ذکر الله یفیه لعلکم تهتدون و شما را نداند شمار اموال و اولاد
آنرا ذکر خدا و باز فرماید من از واجکم و اولادکم جدا
لکم فی الله صبرکم از زمان و فرزندان شما هستند که در شنیدن
باشما و صبر شما متکا در دنیا در جا وسعت و رفاهیت است که مطهر
بان نشو و خواطر جمع کرده و بداند که آنها در بر او بعنوان عاید
و نزدی از او پس گرفتار نخواهد شد پس غرق نماند و تنعم نکند
و در کسیکه آنها را نداند از نعمتین بکسر و غنا آخر کند مانند بعضی

از این بنای نما

یا ایها الذین آمنوا لا تأملکم اموالکم ولا اولادکم
عن ذکر الله یفیه لعلکم تهتدون

و حقوق خدا را از شما خود محض نماید بهر ارفا نماید
در سنگری بقصر و مساکین نماید و محض اهل از بدن و با عا
محالین بجا آورد و از منصب و جا خود با عانت مظلومین پاکند
و هم چنین در مسکنهای الهیه و سترانکه صبر در این حال
تراست از صبر در بلا است که این صبر با وجود قدر و اختیار
متحقق میشود و بکن در بلا و محبت اختیاری نیست و چاره
بجز صبر ندارد در مثل آنکه صبر کنی در حال بودن طعام با کافران
از صبر بر کنی در حال نبودن طعام و اما اموریکه موافق
و خواهرش نیست بر سر قهر است اول در اموریکه نبوده در آنها
و قاعدت مثل طاعت و معصیت اما صبر را طاعت از بخت

مشکلات که ادری طالب علوه میسر میسر است و بنک و نوت براد
 مشکلات و دیگر بجهت آنکه نفس طالب راحت و اسو کیست
 و در عبادت بجهت مشقت و کمالات طبع واجب و باید
 نیت پس باید صبر کند علاوه بر آن توقف دارد عبادت بر
 حال آنکه چند که با آن سبب صفت و کمال آن بیشتر میشود و بیشتر
 مثل باید سعی نماید در خالص ساختن نیت از برای آن و
 و در کم کردن از اسوایب و دیاد و در آن اشتغال بعمل باید
 بلیغ بجا آورد در این کار از یاد خدا غافل نشود و حضور قلب از دست
 ندهد و بوظایف و ادب آن خلل ننهد و بعد از آن با
 مستوحش خود باشد که عجب بر آن راه نیاید و بجهت خود بخواند
 در مقام تلکها آن بر نیاید و عمل خود را باطل نکند و آنرا
 صبر از معصیت از آن راه صعوبت دارد که جمیع آنها از چیزهای

که نیت

که نفس با آنها خواهرش دارد و واجب با آنها است و از این جهت است
 که صبر نمودن از معصیتها شایسته اوست با آنها است و واجب است
 که با خواهرش نفس نرم شد و در آنوقت دولت کمال از لشکرهای
 شیطان پشت بیکدیگر میسر میدهند و باین جهت غلبه بر آنها
 مشکلات و هر معصیت که از کتابان اساتذت میسر از آن است
 نمودن آن دشوار است و باین سبب تر است که از آن چون
 و غیب و هر چه که در دنیا مشکلات بلکه صبر از آنها را از
 معاصی شد بدتر کند و باین جهت تا کسب نماید از دنیا
 که هر چه سعی کند در حفظ زبان خود و هر چه که خواهد کرد
 ابتدا در آن تامل کند تا مستقیم بر معصیت نباشد و چون در آن
 معصیت بلند زبان خود را از آن نگاهدارد و اگر نه باز او
 با طاعت او نباشد غفلت اخذ نکند و از تکلم با مردم

کناح کینه نادر با نوار با طاعتش در امید دویم در امور یکدیگر
 انها مقرر و اوست نیست و لیکن قدرت بر مکافات آن دارد
 در بل انکار دینیه او و دیگرها با در ساد و مکرر می ازان نسبت
 صادر شود چنان اذیت با خلیا خود با و نرسیده و لیکن مدت
 بر مکافات و اشفای اذیت رسانند و دارد و صبر بر آن
 که ترک مکافات کند و از او بگذرد و این از مراتب عالم صبر است
 و از اینجهت خداوند بر پیغمبر میفرماید و اصبر کاصبر
 اولو العزم من الرسل یعنی صبر کن هم چنانکه پیغمبر
 اولو العزم صبر کردند و فرمود علی صبر علی ما یقولون
 یعنی صبر کن بر آنچه میگویند و فرمود و ان عاقبتهم فیها
 بمثل ما عوبتم به و لئن صبرتم فخر فیض
 خلاصه منافع آنکه اگر اکتفا کنید و عقاب کنید مثل انچه

باشد

باشد اگر ده اند بجا او بدید و اگر سر کشید و از ان مقام بگذرد
 ان از برای اهل صبر بهتر است بیستم در امر و بیکه مطلقا
 و قدر و در انها از برای بنده نیست مثل بارها و مصائب
 دنیوی و حوادث دهر و صبر بر انها بسیار است و در آن
 تحمل انها صعوبت بی پایان دارد و کسیر است صبر بر انها
 حاصل نمیشود مگر آنکه در مشایخ صدیقین و مقربین با او باشد
 و رسیدن بان موجب معرفت کامل و یقین نام است و از ان
 جهت سید مرسل فرمود که خداوند استیال میکند از تو
 که بر من سهل و آسان کند جمیع مصیبتها دنیوی و دینی
 افتاحت اللهم فی استیالک ایما نایبها
 به قلبی یقینا صادقاً حیث اعلم ان ترن بصیرت
 الا ما کثرت

در دایره و شش قطعه است و این را می تواند پیش حکم انچه
 در این انچه دارد و در حقیقت در روایتی از سر در کائنات
 مفقوت کرده بود که در وقتیکه میاوند اهل احوال
 و این اثر را میبرد و حساب میدهند از زکوة و ثمن و دزد و حج
 و نصیب اهل بلای میاوند از جهت ایشان نصب میر
 و نشر و یول و غیره و میگویند برایشان اجر بخشنه عظیم
 هم چنانکه برایشان رنجته شده بود و میبستند کتک
 در دنیا عافیت بوده اند که کاش بدان ایشان پاره پاره
 بودی و این ایشان بمقرضها بریده شده بودی و بسبب
 انظارها که جهت اهل بلا می بینند و از حضرت امام جعفر
 صادق علیه السلام نقلست که فرمود آنرا تحریر علی جمیع احوال و ان
 تا بنابر ناسب صبر لها و ان تا کن علی الصواب لکسر و ان

اسرار و فقر استبداد بالیسر اگر کان یوسف الصديق من
 لور و حیرت و ان استبداد و فقر و اسیر لم یضرب ظلمة و حیرت
 و وحشت و عذاب از ان من الله علیه و جعل لیسر العاقلة لیسر عبد
 بعد ان کان مالک و رسد و رحم به امر و کذلک الصبر یعقب
 خیرا و صبر و وطنوا انفسکم علی الصبر و جود و این بدو رستگار
 آنرا از او است بهر احوال خود اگر برسد او را ناز و محبت
 صبر میکنند و اگر هم او را ناز و بکری بند او را مضطرب است
 میگویند اگر چه اسیر و مغلوب شود و بوض و سر و راحت
 و سختی روی دهد هم چنانکه یوسف صدیق علیه السلام
 صبر میسازند و صبریت او تا که او را بیند که گرفتند و مقهور
 کردند و اسیر کردند و صبر با و میسازند تا دیکه وحشت
 چاه و پنجه با و رسید انرا سختی است سبب انچه عطا کرد

واما لو كان له امر واحد او اكثر يقتلوا اوليائه ويخونونهم
 ويمنونهم واحدا او اكثر من هؤلاء الظاهر في ذلك
 في ذلك اما ان يكون له امر واحد او اكثر يقتلوا اوليائه
 في ذلك اما ان يكون له امر واحد او اكثر يقتلوا اوليائه
 لما قام بامر الله عز وجل في ظلمها وعلل المسلمين بنهاية
 انظروا في ذلك واما لو كان له امر واحد او اكثر يقتلوا اوليائه
 كتابه وانه ان يكون الناس امر واحد او اكثر يقتلوا اوليائه
 بالحق والبر فيهم سقوا من فضله ومعارج عليها يظهر
 ولو كان ذلك لما قال في كتابه ان يحبوا انما منهم من
 مال وبين شوارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون
 ولو كان ذلك لما جاء في الحديث لو كان يخرج المؤمن
 ليعتلك الكافر عصاة من حد يد فلا يصيدع رأسه

ابا ولو كان ذلك لما جاء في الحديث ان الدنيا لا تساوي عتلا
 عز وجل جنة بوضعه ولو كان ذلك ما كان كافرا منها شجرة
 ما ولو كان ذلك لما جاء في الحديث لو كان مؤمنا على فله جنة
 لا يعتك الله له كافر او منافقا بوضعه ولو كان ذلك لما جاء
 في الحديث انما اذا احب الله قوما او احب عبدا احب عليه السلام
 صبا فلا يخرج من نعم الله ولا وقع في غم ولو كان ذلك لما جاء في الحديث
 ما من جنتين احب الى الله عز وجل ان يحرقهما عبده لئلا
 في الدنيا من جنة غنية كظم عليها وجره عز وجل مصيبة
 صبر عليها بحسب غزاه واحسنا ولو كان ذلك لما كان محمدا
 رسول الله صلى الله عليه واله يذبحون على من ظلمهم
 الله عز وجل البلاء وكثرة المال والولاء ولو كان ذلك لما جاء
 ان رسول الله كان ذا اخن جلا لا ترحم عليه ولا

استشهدا فليكن يادهم وابن عم ونيجه عمو ونيجه وخواه با القبر
والرحمة والسلام والقبول الى الله عز وجل والرضا والرضا
على صفاته والتمس بطاعته والتزول عنه ارحم الراحمين الله
عليه ايد عليكم الله خير نعم انا ولكم بالسعادة والقدنا وانا
من كل هلكة بحوله وقوته انا سميع قريب وصلى الله على محمد

من خلفه محمد ص واهله الطيبين الطاهرين اجمعين
علاء بر ارضا قصص عاقل بايد انا مل کند ومنتبر باشد که هر
از خیر و شر دفع و ضرر و فرج و سادی و بلا و مصیبت که بزرگ

میرسد از جانب دیگر نیست و بند و داد و دفع و حجاب انها
اختیاری نیست بفعل الله ما یشاء و بحکم ما یرید خداوند حکیم
میفرماید ما اصحاب من مصیبتی فی الارض کو
فی انفسکم آلاء فی کتاب من قبل ان نبرعها

ان ذکر

ان ذلک علی الله شمس یعنی زنده باشد صاحب
در زمین و در نفسهای شما مکه یا کعبه و کعبه بود پیش
ان مصیبتا بیا فریم یعنی پیش از آنکه ما انصیبتم از بیا کنیم
و مشیت ما تعلق بگیرد بوجودان در خارج و در عالم الهی مقرر
بوده و این اشیا با نیست که نمیشوند و شو

رضا باداده بدو و از جبر که بر کشا () که برین و زور اختیار
و عاقل چون نامل کند میدانند که بر فرج و اضطراب
نفع جز شامت دشمن و از ان نفس و غم و شکر و ایندین احوال و

ساختن دوشان و امثال ان مترتب نشو
غلام همت انم که زیر چرخ نبود () زهر چرخ و نفاق و
و از این جهت است که حضرت مقدس امیرالمومنین صلوات الله
و سلامه علیه الصبر علی المصیبه قتل حد الشامت یعنی

صبر بر مصیبت کند، میکند تیری شمانت کنند و را فرموده

الصبر محزون المصيبة یعنی صبر استامیکند مصیبت هر چه از جزع

واض طلب اند و زیاد میشود و غم بر غم میافزاید و از اندک ^{بسیار}

از اوها سیدن میرسد و با حجاب و انصاف سریت میکند و از

مصائب ناز مجده میشود ابو علی مکتوبه

در کتاب الطهارة گوید که عاقل و جاهل در مصائب دهر

و افات روزگار و نزول حوادث و مقادیر بلیات شرکتند

و افات و عوارض بام مخصوص عاقل و جاهل نیست بلکه هر ^{را}

انواع افات چون فقد دوستی و غلبه دشمنی و حلول ^{نار}

و نقصان اموال و فوات اموال میباشد و فرقی میان عاقل و جا ^{هل}

است که اتم عاقل باکیت و از جاهل مضاعف میشود و اگر

عاقل را مثلاً در دردی عارض عضو شود او را همان درد است

و له دیگر نیست که بر این درد دارم بلکه بر آن حساب است

و ناشکیبا نیست بخلاف جاهل که او را غصه و غمی از نزد

ان بلا اضافت میشود و بسیار باشد که بر فقد مالی یا جاهل

یا ذوال دولتی یا فقد دوستی چندان غم خورد که بمیرد یا

سبب آنکه عظیم گم فاش شود و از حضرت امیرالمومنین ^{علیه السلام}

علیه صفوت که بصاحب مصیبت فرمود ان صبرت جری العلم

حلیات و انت ماجور و ان جزع جری العلم حلیات و انت

مازود یعنی اگر صبر کردی جا میشد علم نقد بر بر تو ^{حسب}

اجری و اگر جزع کنی جا میشد علم نقد بر بر تو ^{حسب}

گویند آنچه از این بخت بنویسم آمده و عرض کرد یا امیرالمومنین

من مردمی را بخود و بخت زده و بلا زمت تو آمده ام تا مرا تعلیم

دهی که موجب رفع بلیت و باعث راحت من گردد و در ^{کتاب}

حیل الله علیه و آله فرمود که ای اعرابی بداند که هر محنتی را از کافران
 و کاذبان سخت بخت بخیزد و فرستاده بندگان و معین بناسد و تو را
 از راهی که بخت بفرستد بهر حال هنر کاشفات ضحی الاخره بپیرایه
 بر من و رعیت این پخته باری است و عاقلان که خدا را بکافران
 و کاذبان است و تو را بکافران استغفر و بیکم اندکان عفا
 برسل است و علیکم السلام و در او میدم باموال و بتین که از پاره
 جل جلاله مستغفر را بمال و ولد و عده فرموده است و نیز
 عاقل باید در وقت گرفتاری و شدت و سختی اندیش کند
 که این سختی را در او می نخواهد بود چه بکافران و کاذبان و هم
 چیز دنیا از شقاوت دشواری و دولت و ثروت و بخت و راحت
 در معرض زوال و انقلاب است و هیچ کس را در این نیست و بنای
 این جهان کون و فساد بر تیز و زلزله است و هیچ کس را غنای است

عجریه

در عقوبات

و حدیثان جهنم همین پسنداند () که نیک و بد و خوب و بد
 و خدا خضر سید الشهدا و روحی و ارواح العالمین را افکند
 در بهشتی از عید شریک خود فرموده که اینها را تا آخرت
 تدبیر و سر طواء مفاد پرک قد مناجاه
 العادین بان عن اسکون الی عطاء و الیس
 فی بلاه یعنی الله بدرستی که خلافت تدبیر تو و سر طوی
 شدن تقدیرها تو منع کرده بندگان شایسته از این
 و ارام گرفتن بعباها و مایوس شدن در بلاها
 در هیچ راستگی بخیران دانستیم () که این جهان کاه چنانگاه
 در نومیدی بجهنم است () پایان شب سیر سپید
 و اخبار وارده در این باب از حد حصر و احصا بیرون است

لیکن چون بعد از کتاب بخدا است به این حد را کفایت و اما
 آیات قرآنی که در باب فضیلت صبر وارد است زیاد از حد
 این است که در اینجا ذکر کرده ایم که تمام ما هم این را و
 خلق عالم میفرماید والعصران الا نباله حشر
 الا الذين امنوا و الصالحات و تواصوا با
 و تواصوا بالصبر ^{فهم} قسم زمان پنج قسم یا زمان ^{فهم}
 سلام الله علیه یا وقت عصر یا بنهار عصر یا دستیکه ^{فهم}
 در خیران و زیادت در خیر سالی عمر خود و خداوند عالم
 زمان را بنا بر این تاکیدات ذکر فرموده اول قسم یاد کرد
 پس از آن که معین تاکیدات و کلام تاکید و خیر گردان
 جهات زیان را از برای انسان ثابت فرموده مگر این که کتاب
 ایمان آورده اند و اعمال صالحه میکنند و وصیت میکند

بگویند

بلکه بگویند بحق نیست بل از حد و ملازم است و این را
 بصبر و تحمل در معیبه و مشقت او و بخواب و در انظار و صفت
 که فرموده نردعا و غیره تا یکد بلطفیت و این را
 که گویا امر محتمل است مثل وصیت یعنی من هم است و بگویند
 و مشقت برداشتن و در سحر و غیره که در این باب
 فاما حدیثی که در این باب و فیم و یاد و این غرض است که
 چنانچه حضرت امیر صلوات الله علیه علیه السلام در خطبه
 در وقت نماز میفرماید صبر و ایما فلیله عقیبه
 و آخر طوفیله ای که در روز و بعد میفرماید
 والذين صبروا ابتغوا وجه ربهم و اقاموا الصلوة
 و انفقوا مما رزقناهم سراً و علاناً و یروون
 بالحنة السيرة و ذلك لام عقیبه الذارجنا علی

ید خاوندان صلح من با ما هم و از واجهم و دریا
 و ملائکه و از خاوندان علیهم من کل باب
 سلام علیکم بما صبرتم فقم عقبه الدار
 یعنی اینچنان که سابقه بر می کنند بجهت طلب و نیاز پروردگار
 خود و پیاپی ندانند و از رخصت میکنند و در آخر از اینچنان
 با رتبه ملاک کرده ایم در پنجاه و اسکار و دفع می کنند بیکدیگر
 یا تدارک می نمایند سی سال از اجتماع از برای ایشان
 و از عقبه که از جهشها اقامت که داخل می شوند ایشان را
 و کسی که صلاحیت داشته باشد از پدران ایشان و زنان
 و ذریات و اولاد ایشان و ملائکه داخل می شوند برایشان
 از هر یک از درختها و میوه ها و میوه های ایشان و میگویند
 علیکم سلام و رحمت خدا بر شما باد بواسطه صبر بیکدیگر

و بر طبق همین اید شریف است حدیث نبوی که چون مؤمن
 منازل خود را در بهشت داخل شود و تاج ملک و کرامت بر سر
 گذارد و از حلال طلا و یاقوت و نقره و در بیکهت منقول
 بر شد و هفتاد حله حریر بر تن بپوشاند و با خود برده اند
 از طلا و نقره و ثلث و در جعد مصبوع بر بپوشد و بهر در
 و حورائے از برای او درند که بر سر او تاج کرامت باشد
 و در پای او دو نعل از طلا هر دو مکمل با قوت و ثلث
 بندها از یاقوت سر بخوریکه چون نزدیک شود خدا شود
 از روی شوق خواهد که از برای او بر خیزد و نکند او را و او را
 امروز در رقب و نصب نیست پس با او مقاربت کند مقدار
 پانصد سال از سالها دنیا که نصف و دو آخرت نه او را
 ملائکه و نرهار از این کلان و در کس و در انحراف و قلا و در

قصه را قریب به بیست و دو روز است که در آن
 در ششده است و اولی الله حبیبی و انا الحق
 حبیبک ایام تنهات ننه و لک تنهات
 تنهات بد از آن خدا بیگانه ام ملک با و فرستاده که او را
 بهر وقت مقتضی و مبارکباد گویند و او را بجوراء ترویج کند
 کنند پیر می رسند با اول در از درها بخت و بملکی که
 موش درها بخت گویند از آن دخول ما را از اول خدا
 بد و بیگانه خدا ما را از برای تفتیت او فرستاده ملک گوید
 تا من حاجب بشیر کم و او را اعلام دهم پس ملک داخل بخت
 میشود و میا او حاجب سر بخت است تا آنکه با اول در می
 حاجب را میگوید که بر در عرصه هر ملک که حق تعالی
 ایشان فرستاده بهر تفتیت و خدا آمده اند و سوال

کریم

کرده اند که من از برای ایشان از آن دخول اگر حاجب بگوید بلکه
 هر چند که است چون که از آن دخول از برای کسی بر خدا بکیر و حال
 آنکه باز در جبهه خود خلوت کرده و عینا حاجب و ولی خدا در پیش
 پس حاجب بر قیم داخل میشود و خبر میکند او را که بر در عرصه
 ملک هستند که حضرت حق از برای مبارک باد و خدا فرستاده
 از آن دخول بکیر و قیم نزد خدام و دایان گوید که رسد خدا
 بر باب عرصه اند و ایشان هزار ملک که خدا از برای تفتیت
 و به خود فرستاده پس او را اعلام کنید خدام او را اعلام میکنند
 از آن دخول میدهند پس داخل میشوند و به خدا در خفاست
 و از برای نفر هزاره راست و بر هر دری از درها آن ملک
 موکلت بعد از آنکه ملک را از آن دخول میدهند هر ملک در خفا
 که بیان موکلت مفتوح میکنند پس هر ملک از دری از درها

میاوردند و مرا و کتاب با نور نیراست و ابر در ستاد امین این بود
 ناز است و به ما را در کتاب انجیلات و ابر در شان اسلام آوردند
 از اجل انجیلات و چون خوانده شود بر لقا قرآن کنید ایما آورد
 و دانستیم که کلام خداست بدستگیران درست و راست
 که فرود آمده از نزد پروردگار ما بودیم پیش از نزول و با قبل از نازل
 ان اسلام آوردند و انجماعت داده میشود اجرا بشان و بهاد
 سبب آنکه صبر کنند بر ایمان بتو یا انجیل و بر ایمان بتقریب
 نزول و با قبل از نزل و ان و با صبر دهند در دین خود و با برادر
 کفایت و با صبر بر عمل بر این دو کتاب ابر ششم در سوره مجده فرمود
 و لقد ابتلانا آلکتاب فلا کم من مرته من لغائه و جعلناه هکذا
 بینه اسرئیل و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا
 و کانوا یاسئرون و یفعلون هکذا یفعلون عطا کردیم بموکتبا

بر برادر

پس صابر ثوابی محمد صلی الله علیه و آله و رسالت از ملاقات کرد و متوجه
 در آخرت با صبر و شاک از لقا کرد و کسر و اندیدیم مامور و کتاب
 هدایت کنند از برای بنی اسرائیل و فرمودیم از ایشان پیشوایان
 و اما ما این چند که هدایت مردم میکنند با صبر و با صبر و با صبر
 که این طایفه صبر کنند و با بات مایقین دانستند ابر هفتم
 در سوره بقره میفرماید یا ایها الذین امنوا استمیعوا بالقصص القصص
 ان الله مع الصابین ظاهر هفتم آنکه ای میخان که آنکه ایما آورد
 طلب راوی و نصرت کنید بواسطه صبر و رعایت شما بدست
 خدا با صبر کنند کانت بنصرت و اجابت دعا و در همین سوره
 جای دیگر باز میفرماید و الله مع الصابین که صابرین در
 و مختار اشراف و عیانت معیت خود با ایشان مخصوص فرموده
 ابر هشتم در سوره عمران میفرماید یا ایها الذین امنوا

وعلی بر او ایضا و الله اعلم بما فی قلوب بنابر تفسیر از مفسرین
شاید چنین باشد که ای ایمن کسانیکه ایمان آورده اند صبر کنید
بر طاعت و صبر کنید بر طاعت و اجتناب از معاصی و شکیبایی
در زور و در آزار و شداید و محاربات با اعدای دین و دماء
و آزار و در میدان محاربه و آماده باشید از برای مقابله با
اعنای خدا و با انکار سب و استهزا محیا کنید برای حفظ حقیقت
اسلام و بنابر تفسیر بعضی آمده که بنده را و احزاب و مومنان
مقدس الهی و بر سید از خداوند تعالی بمالوی او شایسته است
شودید ببقا بالله و بهشت و نجات بیا بید از جهنم اینهم در
مومنین میفرماید ای ایمن جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزین
ظاهری بر حمت الهی بدستگیر من خواهد بود هم ایشان را امر میزد
صبر بیکر کردند بدستگیر من خواهد شد ایشان را دستگیر

ایم در هم در سب و عینک میفرماید و انهم من اجزاء المومنین
لبنوتهم من الجنة عزه و تجری من تحتها الانهار الخالدین فیها انهم
اجزء العالمین الذین صبروا علی ربهم و بنو تکون فیها منکم
اینها کسانیکه ایمان آورده اند و احزاب صابر کرده اند و
جامید هم البتة ایشان را در غنای که جاری می شود از برای آنها
و همیشه در آن فریاد هستند و بنو سب و عینک کنند کان انما یکم
صبر بر محنتها و مشقتها کرده و توکل کرده اند بر پروردگار خود
در بیان چهره ای که باعث میشود در صبر
مان بسیار است و در اینجا ند کرده امر که قنایمیه انهم بدانکه
شاید ثانی نعم الله صبر در ساله و شتر و از اسکنان الفوا
عنه فقد الا حبه و الا ولاد نام گذارده و در این دستا صبر
چیز بیکر حاصل از حقیقت در این مختصر ایضا و صبر ایمان و لا بد که

ابرو هم در سوره عنکبوت میفرماید والذین انوا عملوا الصالحات
 و فرحت و شناسائی ذات مقدس حضرت واجب الوجود و قصد
 پیغمبران و الایم با کلام و شریع بعقلت و مثال آن مثل نور است
 و غلبه کم و زیاد میشود پس کسی که خداوند حکیم عقل داده باشد
 بعد از آن عقل را بکار بندد و حکام و سرشد را همتا قرار دهد و
 چنین کند البته بقصد ضایع هدایت عقل آن بقصد الحق از فرق
 اوله و وجبا و سایر اوضاع بلا میدهد بجهت اولی آنکه در نظر
 بعد از حکمت خداوندی و شفقت و رحمت او بنده کار خود
 که از آنها را از عدم بوجود آورد و آنچه صلاح حال ایشان بوده
 عطا فرمود میداند که نتواند هم از جمله آنها است پس یقین کند
 که موت صلاح ایشان راوست پس اگر مثل عامه مستحقین
 از مردم که اگر کسی از آنها بگریزد گویند که صلاح در این بود که

که باقی باشد و اگر باقی بود اطفال خود را در بیت و پرت نزاری
 میکنند و با مقویان نزد رسید که بخت میسر و و بسا گویند
 که مردن او باعث مردن فلان فقیر شد بجهت آنکه بان فقر
 بذل مال میکرد و متکفل حال او بود و اما ان هصر ^{مشک} شد
 شده است بشیر خفته و اگر یقین کند که صلاح در آن بود و
 اطمینان نفس حاصل نکرده و غفلت از شان حکمت ^{قدیر}
 کرده هصر ایند احقت بحق چنانچه باید بیاید آورد که ^{سفر}
 از هر کس است نسبت با و و بجز خیر و صلاح او را نمیخواهد
 نهایت عقل بنده و از او را که عواقب امور تا صراحت
 هر یک و بدی که در شمار است و چون در نکستی صلاح کار
 و حال آنکه اگر مانده بود کارها میکرد که فساد را درین
 آنها مترتب میشد و خود از زحمت او را میکرد و از جفا

امام جعفر آردم مرویت کہ فرمود ان فیما اوحی
 الی موسی بن عمران یا موسی بن عمران ما خلقت
 خلقا احب الی من عبدی المؤمن فانه انما
 ابتلیتہ باھو خیر واذوی عنہ ماھو خیر
 وانا اعلم بما یصلح عبدی فلیصبر علی بلا
 ولیت کہ نعمت و لیرض بقضائی اکتبہ فی
 الصدیقین عندی اذا اعلن برضای و

(اطاع امری)

پسے بد رہسکہ در پندہ وحی فرمود خدا ہوسے بن عمران این
 کہ ای موسی بن عمران بنیامر بدہ ام من مخلوقیکہ دوستدار
 بسو من انرا بندہ مؤمن من پس بد رہسکہ اینست و جز این نیست
 کہ من مبتلا میکنم اورا بچیزی کہ خیر اوست و من دانایم با

صلاح بندہ و منت ہر البتہ میسر کند ہر بلا در من و شکستہ کند نعمت
 مرا در غمے شوق قصاصن تا اصرار نہ ہم اورا بصبر تین نزد
 ہر گاہ برضای من عمل کند دویم انکہ بظہر بصیرت ملاحظہ
 کند کہ در موت و لدہ بمقتضای آیات و احادیث کہ گذشتہ
 مترتب است اما بر فرض باقی بودن نفع من مشکوای بلکہ
 موصوم و در غالب مظنون العدم چنانچہ بلا حفظ اخلاص
 ابتداء نیاز ظاہر میجو کہ اگر عذر مقصود میراث بردن با
 و بستن یا سنبل و مینان و یا مویشی و حیوان است از این میراث
 پست اگر مستقل شود بارت فردوس اعلیٰ در جوار او کافیا
 البتہ بہتر و اگر عالم و کتب میخواہد برای او میراث کند
 بہرینہ اگر میسر شود کدام یک از این و ثواب موعود احسن
 خواہد بود و اگر خیر و کدالت ندارد و بطاعن و مشار و بنا

منقول است بر او خست که این لذات مکیده مشهور با مرض و سرایت
 بجهنم چه عادل لذات جنت و آخرت و بخت برزخی دنیا نیست
 پس آنچه را که از برای او در این دارطا لبست احسن از آنرا بر تلب
 بعد از مروت دارد و اگر در این دار همیشه اگر چه حال رخا باشد
 کوشش و هم او را از طرد کس ما و خوف و مرض و برهنگی و کسرت
 و ناخوشی و فقر و بیکاری و اذیت و آلم دارد و در آن دار از
 انصاف و رغبت و وسوسه در حجر ابراهیم با سان یا که طرد هر چه
 کسان و قادیب و رؤفا او پیش از این دارد دنیا و آنچه خواهد از دنیا
 او میسر و محبت است بین کس و غیره بر او پیش از این باشد که
 او ابله که در دست و طعام ناگوار در خرابه پرازد و طار
 با حالت زار نگاه داشته پس حکیم صاحب شان و برتر عالم
 بمحض باطلف بهتر است که از برای تو و طفل تو من مکان بلند

و قصر رفیع تجلی کرده ام و انواع نعمتها از ما گول در پیش و
 و انوار و غیره تجلی در آن برقرار کرده ام پس خنده و ازود بهتر است
 که بر ستارانه چند در غایت مهر با ناله باز ترجمه میکند و آنچه
 خواهد و خواهد از برای او میسر شود تا آنکه تو هم کار خود را تمام کنی
 و با او ملحق شو و نصیب دهی که آن حکیم صادق و دل و در وقت و دنیا
 اگر مسامحه کند زند دهد و جواب دهد که و ثوق به کلامی نوآور
 اما او را از خود جدا نمیکند البته او را ملامت میکند و اگر نکند
 او را بجا آورد و بطیب نفس و لذت و تسلیم کند مدح و تعریف
 از او کنند و در خبر است که بهر از عشق این طفل و وفات
 کرد اندوه او بران بختی سخت شد که در خانه خود مسجدی
 داد که در آنجا شعله عبادت میشد این واقعہ بعضی منکران
 رسید و فرمود با حق تعالی ان الله عز وجل لم یکتب علینا الز

اتما رهبا نیتا لرحمة الجنان سبیل الله یا عسما بن مظعون ان عیون
ثمانیه ابواب ولکنا سبعة ابواب فافترک ان لا تات با با منها
الا وجبتا ابنک لک وکجه جنبه اخذنا بحجر نلک وینفعک
الک ذلک عزوجل یغفر لعیسان بدرستیکه خدای عزوجل
رهبا نیت دابر مافض نکس ده یا از برای ما تشریع نکند
و جز این نیست که رهبا نیت امت من چنان در راه رحمت خدا است
ای عسما مظعون بدرستیکه از برای هشت هشتاد و یک روز برای
اتش هفتاد و یک روز است پس با خوشحال بنیکند ترا آنکه هیچ دردی
انها وارذ شو مگر پس خود را بحیب این دریا بکیر و کمر ترا
و شفاعت کنند از برای تو بر پروردگار تو پس بعضی عیون
تانا اقرطنا ما لعننا قال نعم لمن صبر منکم و احببت بعضی از
ما هم هست در کانه شنگان ما آنچه از برای عسما نیت فرمود

از برای کسیکه صبر کند از شنگان و در راه حدیث خود دارد ستم
آنکه یاد نماید مصیبت های که بر سبط رسد آمد سید الشهدا
ارواحنا له الفداء و عزت اطهار و احباب اختیار اند بار
رسید هر مصیبتی که بر او رود دهد ملاحظه هر یک از قصا
انحصر نماید تا انصیبت بر او سهل و آسان شود ترا بعد از انشا
بد که هیچ مصیبتی در دنیا بر او با این مصیبت تواند کرد
که سوطی تر جگر کوشد و غیر خدا را بر سر نیز نمایند و اهل
بیته را که ملائکه مقربین بخدمت اخا افتخار و تشریف میکنند
بجلس و لذت زنا می برید و این زیاد داخل نمایند و در پیش
روی آنها بپا نکاهند و دندانها بکیر که انشا شرم از دیدن
داشت در کوچه و بازار مثل سرخ و دم و زنگنه در میان
ناصر تا بکشدانند و هم چنین ستم مصیبتها جان کداز

() انفا و طه در من قال ()
 چون ازل کجی محبت خلق کرد () خلقت از خبر عورت چو کز
 کرد بر پیر پیر را از بلا () پس ندانند که خلایق
 هر که را نقد محبت از دست است ای بنی بلامعیا را تا
 نگر که این پیمان نوشتند ^{شفت} اند را این محبت صادق
 زان ندان اول ملک آمد بجو ^{خو} چون بلا را دید سوزان شد
 پس ملک بعد از ملک از جانش ^{نش} دید کارش نیست بر جانش
 چون زمین را از وی آگاه ^{سد} رفت تا بر کاود و بر ماله
 هر یک از افرات و انان ^ش جوعه کرد و ماله
 اقلیاء و اولیا هر سلسله ^{سد} متقی بردند قدر سلسله
 یک باز و بر همان ^{سد} زان بلا پیمان و کلمات
 چون که نوبت بر جوار ^{سد} بانگ نوشتانوش بر کیوان ^{سد}

حمزه زهرا

چرخ را چو زنجیر چاک شد () جعفر شتر از نین بر افلاک شد
 کوه سر دندان پیغمبر شکست ^{سد} چو وی خیر انشا در شکست
 سر نشسته را سر بقی بر سر نه ^{سد} محبتی را بر بیکار خسر نه
 جام محبت از پی جان حسین ^{سد} روز و تا گشت دوران حسین
 انشا از قبر پیغمبر ^{سد} شد غریب و از وطن محجور شد
 از زمان کام بد شد ^{سد} بودان پیمان شیرین بلا
 ان بلا در کسر بلا آمد ^{سد} ساه دین یکبار از کز ^{سد}
 انفس حسین با لطف ^{سد} و من حوله الا ملها و کلا ^{سد}
 انفس حسینا ^{سد} علی الرحمه مثل البیت ^{سد}
 انفس الصبا ^{سد} یمن جان محبت ^{سد} یمن کن من بعد الصبا ^{سد}
 ایا فراموش کنیم حسین ^{سد} را در کنار حضرت مقتول و برین
 افتاده و در اطلب اوال اطفا مثل سائر ^{سد} در خشا ^{سد}

ایا فراموش کنیم حسین را و روزی که سر او را بریده میکردند
میبردند چون ماه تمام در شب چهارده ایا فراموش کنیم طفا
و درختان پیغمبر خدا را که هنگام حرمت آنها را کرم ندانند
حفظ کرده شد بر غنای و مستور بودند

بعضی خدود آنها را بر تفسیر بعضی جیوما بالعلم و تعویذ
بعضی رؤساء علیای علیا لای السام علیا بارکات الاله
بعضی شفا ذابلات من الظماء ولم تحظ من ما الفرت بقطره
بعضی عیوناً غائرات سوا لای السام علیا نظره بعد نظره

جانم فدای انصحات و وهای میا که کرده و حال اغتم
و گذاشته شدند جانم فدای این بدنهای برهنه و بیابان
جانم فدای انزها تکیه بر بالای نیزها کردند و در شام
مهد میبردند که از آنها نور میدرخشید جانم فدای آن

که در رخ

که از تشنگی خشکیده و بیک قطره انوار نصیب نموده جانم
فدای آن چشهای فروخته که مشاهده برامی نمودند نظری
بعد از نظری با وجود احوال پست در بلا نشا بودند که ملائکه
سموات از انصیب نمودند چنانچه در سراسر اجرام صلا
علیه در زیارت ناحیه مقدسه سجده بزرگوار خود غرض مستی
لقد عجبت من صبر ملائکه السموات چهارم آنکه نظری
صاحب مصیبت با آنکه او در دار است که مطبوعت بر کرده است
و غنا و مجولست بر مصیبت و بلا پس هر چه از این قبیل را
بمقتضا طبیعت اوست و اگر خلاف از متوقع باشد بر خاوند
عادت و طبیعت اوست و اگر دنیا و راحت بود البتة خدا
از او دنیا و او را خود قهر میداند و حال آنکه ملائکه
بر او نیا و مقرران دارند شده کوهها را تاب تحمل بعضی از آنها

حضرت ختم مرتبت سلی الله علیه و آله میفرماید ای استا سنا
بلاء الانبیاء از بلائی که اولاً مثل و ثانیاً مثل

هر که در این بزم مقرب تراست (۱) جام بلا پیشتر شسته
چگونه چنین نباشد و حال آنکه دنیا نندان مؤمن است
و نهشت کافر پیشتر بخورده اند و هر که از و هاردا

بعلاید و اگر با حق در این تصویر شود راحت خالص نیست
بلکه با مشوبت با دفع الم است و هر نوشی در آن مخلوط

هر که پیشتر در این عالم از و هر در عقب و پیشتر هر
ممنوع بعد از آن که در و هر چه بگوید در دنیا از و

ادبی حاصل شود و بیخ و الم آن صد هزار مقابلت و صد
دنیا فرقی دوستان است که جگر را پاره پاره میکند

بشیخی که از اندام و دندان ما را بخت چنان خورای که

بما القهر

هو الله هر که جز نبوی و بلوثر ضعیف علیه مکر و هر که
دل بر این کنید گویند و ممکن کارین و دلاب

اسیادت که بر خون عزیزان کرده
خود گرفتیم که پس از سعی و نگاهوی دراز

کار اله که در دست خواست بسامان کرده
ایمنی از چهره بین عالم ناپا برجا

که میگذرد و دنت کار در کسسان کرده
در خیر است آن عبادی بطلبون معنی مالا اخلاقه و هو

الراحمه فی الدنیا و ید غور طلب ما خلقه و هو النعم
یعنی بدستیکه بیندگان من طلب میکند از من چیزی را

که خلق نکرده ام آنرا که از راحت در دنیا است و ترک میکند
طلب چیزی را که خلق کرده ام که نعمتیم باشد و از خیر

امیر صلوات الله علیه و آله فرمود که هر مود آن صبر است جوی
 عليك الفضا زانت ما زونا عنتم شباهت قبل همك
 و صحتك قبل سقمك و اجال الموت نصيب عيناك و استغفر
 بصالح العمل و دفع الاستغناء بغيرك فان الامر بالتي اليك
 دون تر جده جزء او از روایت آنکه اگر کسی صبر را بخواهد مقد
 الهیت خواهد شد و ثواب خواهد داشت و اگر خرج
 ثمن مقد را بخواهد شد و از برای نوزد و وبال خواهد
 ماند و در خبر دیگر است که خدا بیعتی را می بدارد و فرمود که
 یا داود ترید و اید یا نه یا کون ما اید یا نه فان سلمت ثما اید
 کفیتا علی ترید و ان لم تسلم لما اید یا تعینا ترید ثم
 لا یكون الا ما اید یا یعنی اید او و توارده می کند و من اراده
 و نه شود مگر بخواهد بر او منت هر که تسلیم بر او کردی گفتا

میکنم

میکنم تا چیزی را که اراده کرده و اگر تسلیم نکردی مرا و بر عجب
 میمانم ترا در چیزی که اراده داری پس بخشود مگر آنچه من
 اراده کرده ام و در دیوان علویت یا طالب الصفوة الدنيا
 بلا قدر طلبت معر من انظرنا و احلم بالله -
 ما عمت محقق بالخیر و الشر و البی و العسر لکن فینا
 لها نفع بلا ضرر و انما خلقت للنفع و الضرر یغنیان
 خالص دنیا بیکد و طلب می کند چیزی را که وجه دمارد
 پس نا امید سوار فیر و زشت و بد آنکه تارنده و مبتلا نخوا
 بود بدینک و بد و نیک و سوری از کجا میاید در دنیا نفع
 بضر و حال آنکه دنیا خالق شده است از برای نفع و ضرر
 و دیگر فرموده () نحر من الدنیا فان ضاها محل
 فناء لا محل بقا صفوتها من و جبر بکدون و راحتها

بشنا بختی دوری کن از دنیا پس بدستیکه هر صرد دنیا بنا
نیست شد است نه عمل بلطی مانان خالص ان میفرست است بشیر
و راه از قرین ریخ و تعبت پس باید عاقل تا مکن کند که چهر
و جرح پنهان میباشند چهره هر چه مقتدر است میشود و شمع
و فرج و داد و فریاد تو شود ندارد بلکه جرح ثواب او میرا
صنایع و کار و واسطه میگردانند

صبر است علاج مرد چون کارها () با جور و ناسود ندارد و فر
که با تو نشا تو شود بخوار از او () چون وقت رسد بیا به از

پیغم و این وجه نقص است اخبر و او که دارد و انوجه است
که بشرد خود انقص میسر است نیز که دوست که هر دو از بلد

خود بشرد یکسر منکر کرده اند پس از هر جهت پس یار و دریا
دوست و رفیق دیگر در روز پیش از پدر یا برادر یا دوست

نادر را

و اردو وطن شود از برای دیگر می غصه و صد مر نخوت دهد بود
بجست آنکه میداند که او هم بزودی ملکی خواهد بود
مردن بجست آنکه میداند که او هم بزودی ملکی خواهد
هین قیمت مردن بجست آنکه میداند ان پدیده کفر و بطلت
تا دیگر می ملکی شود پس در این صورت با این جرح و پنهان نداشتند
و بگوید مردن از برای من هم هست این روز و روز و روز و روز
غم دارد که چهره میت از او دور است کن او بیت نزدیکت
خطب امیر المؤمنین صاوات الله علیه در بعض خطب خود
فرموده سبحان الله ما افرح النبی الاله المیت الخا فیه بر و باعد
المیت عن النبی لا یقطعه عن عینه سبحان الله که بسیار از
زناده هر ده بجست اینکه ملکی باو میشود و از پی او میرود
و چهره بسیار دوست مرده از زناده بجست آنکه از او برود

حکیم در تلیت مصیبت زده نوشت
 انا لله رب العالمین لا اله الا الله
 فلا المعقری بیاق بعد منیر ولا المعقری ولو عاشا الى
 از جابر منقولست که رسول خدا تم فرمود که جبرئیل گفت یا محمد
 عیش ماست فانک میت واجب ماست فانک مفارقة ^{عل}
 ماست فانک ملائکه یحیی زندگان کن ایچر متوفی ^{هم} پس بدرستی که
 از ان جدا خواهی شد و هر چه متوفی ^{هم} بکن پس بدرستی که با ^{عل}
 خود ملاقات خواهی کرد ششم آنکه ملائکه با عیالات از تبعات
 کیمی از معاد دوری از خدا اب الیم جهنم است و با ذاء هر
 مصیبت محکناهی با وضع در جهالت و یقین با نکه خیری نیست
 در کسی که ببلای گرفتار نشود مردی عجز و تسکون غرض کند
 که مال من بر طرقت است و بیماری بمن رواورده حضرت

در تفسیر کرم و کرم ملائکه
 فضل از خود در روزی با نکه
 بطن غمرا اده زرد از شد
 عارضه اش از سحر است
 دانه ششیم از خود مود ما
 بک که تو که فاد و الا
 به بعد در وقت غم
 من سحر که فاد و الا
 نادره در وقت غم
 از ان در وقت غم
 حاکم در وقت غم
 صا در وقت غم
 از ان در وقت غم
 حاکم در وقت غم
 صا در وقت غم
 از ان در وقت غم
 حاکم در وقت غم
 صا در وقت غم

در بنده مود رسد کفاره
 کفاره ان اوست اگر
 مقدر از بدن مود رسد
 مقدر عرش

فرمود هیچ چیزی نیست در بند که مال او نبرد و جسم او پندار
 نکرده و بدرستی که خدا چون بنده را دوست دارد او را مبتلا
 مینماید و هم انجبتا فرمود که هرگاه خدا ایضا ببنده اراده
 داشته باشد و خواهد او را پاک و صاف گرداند و بلا را بر او
 میسر نبرد و در سختی پس چون ان بنده خدا را بخواند ملائکه خیر
 نمایند که صدای شنائی میشوند و چون یارب گوید خدا
 عزیز فرماید لبیک و سعد یسای بنده من هیچ خیر از من
 میشود مگر آنکه یا انرا بتوسید هم یا از برای تو در نزد خود
 بهتر از ان و خیر میسانم پس چون روز قیامت شود اهل
 عباد را بیاورند و اعمال ایشانرا بمنیران بسجند بعد از ان اهل
 اهل بالا را آورند و از برای ایشان میزان نصب نمایند و نامه
 اعمال ایشانرا نشانند بلکه برایشان ثواب و عذاب

او با او میبردند پاره یکش
 یکبار عسرت برشته بود هدر شب پریشان و مختل بود
 بکوش آمدن شب بزم ناله که شخصی همه ناله از دست
 شنید این سخن در دماغ او تو باری زخم چند ناله بخت
 بروشگر از دکن ای ناله که دست عسرت بر نهیم
 مکن ناله از نهیم ناله بی که بی ز خود بیوا ترک
 دهم اگر ملاحظه نماید احوال کسان که سیاهای عظیم
 از بلاهای او کشته شدند و محبت شدیدی بر ایشان
 روی داد پس شکر از بختی آورد و بهر بیند که این معجزه را
 که او از دزدان که از بلاها مسلم و معصا باشد یا از برای که
 میسر شد انبیا و اولیا و تقی مملوک و اغنیاء فضل و ضعف
 همه را از نفسیدن این شربت نصیب داده اند و هیچ طایفه را

برات مغان از اینگونه سوخت نداده اند و الباقی از اجماع طبابت
 و صبر حضرت ابوبنی در السند و افواه معروف و مشهور است
 و مجله از مفصل اوقات است بعد از آنکه چهار سال در زندان
 و نعت بود و روزی هنر خوان از طبع او بسیار آوردند
 و در رضا میکند او ندانم در دماغ مجبورند و میفرستند و بر تو
 بیست هزار اسب در طوبی و بود سوای آنچه در رمد داشت
 و نذر اعت او بقدری بود که امر فرموده بود هیچ جوان و
 از نذر اعت او منع نکند تا هر یک هر چه خواهند منتفع
 شوند و با وجود این محصل او بقدری بود که کفایت مونس
 او کردی و چهار صد غلام ساد با او میکرد و روزی
 حضرت جبرئیل آمد و گفت ای ابوبکر ایام سخت سزمند
 و زمان سخت رسید آماده بلا باش گفت با که نیست

ماتن برضای دوست داریم حضرت ابوبکر چند کاغذ
نارنجی تمام صبح گذارده پشت بر محراب رسالت باز داده بود
که ناگاه فریاد برآمد و شباه او از درد افتاد و مریدان
برسیدای شبان را چاره فاشده است گفت سبیل از دامن بر
در آمد و تمام کله را بد ریاد اند شبان در این سخن بود که
در آمد با جامه چاله کرده و گفت صاعقه در دین و دهر شتر
هلاک کرد و اینده مفاد انحال با غیب اهریسان آمد و گفت
منو آمد و جمله درختان را بوخت ابوب می شنید و در شب
میکرد ناگاه معلوم پسران باه و افغان در رسید که دوازده
پست میهنان را در نزد بودند که سقف خانه بر سر افتاد
فرود آمد و دهر را فنا کرد در آنوقت اندک حال بر ابوب
بکشد بد که خوش آمد و سجده افتاد و گفت ای چون ترا دارم

همچنین دارم و خون مال و فرزندانش بر من انواع بلا و بیماری
با و روی نمود و او تن خود را هدا و تن بر بلا ساخت و سینه
کرده جام بلا نوش می کرد و بر جنا دولت خوشتر بود تا
اشنایان از صحبت او پاک شدند و سبیلای خضر و پیچید
مبتلا شدند و وجه زن او که از اولاد یوسف پیچید
و در جالایشی از مصحف یوسف بود و بختها نزد میکو
و خدا متکاری مردمان میگردانند خود و دایم غدا
سر انجام میداد و چون متکلم میداد بر این بکند شیطا
بصورت پیری بان شعله امده و مردم نمود که این زن چون
خدمت ابوب بر می کند بصر خانه که در این هلاک افغانان
مرض مبتلا شوند پس مردم را حیران بخت متکاری خود را
ندادند و امر برایشان است شده که سر سبز علاوه بر سزا

مصیبت کردید ایوب بزین حوزد گفت که مرا بان نقشا بر که
روز خزان مینهادم و مردم میخوردند و راجعاً بخواهان شای
کسی متذکران آیام کرد و معارضه دهنده چون حیر
و راجعاً به انید شیطان بهر دستا رسانید که مبرض ابوب
همه اهل این شهر متلا خواهند شد پس مردم از دور و راو
احاطه کردند و بسنت و تحادین او را خستند و اچاره
او را برداشت بر سر راهی گذاشتند تا چند نفر از انجا گذشتند
و بر امداد کردند و بدیده دیگر رسانیدند و از انجا نیز
رانندند بدیده دیگر رفتند و هم چنین از آن ده بدید میزدند
ایوب بقتل قلب جبر میگرد و در چهره میزد و دری و گذشت
مختصیل قوت می نمود تا چندین سال بدین منوال گذشت
روزی مناجات کرد که پروردگارا با این همه راضی ام

برگردان

نیز رضای تو نیستی بر که در آنوقت پاره ابری بر سر او
از او چندین هزار اوازها عشتا امین برآمد که ای ابوب
چرا بتوروی داده با تو چه کرده ایم و چه مصیبت بر تو
چندین پیغمبر این بلا را از ما خواستند و ما با ایشان عطا
ایوب در آنوقت مشی خاکستر برخواست و دهان خرد
با نایب داشت و گفت خدایا تو بر کردم چون چندی بر
بگذشت و ابوب در خواب افتاده بود و در چهره او با خدا
قوتی بصدمت بوی میس رسانید تا روزی بدیده
بدید میزد و بدیده رسید که بر سر و در خود مشغول بود
و طعانی بر آن مردمان ساخت و چون بوی طعان میشت
و چهره رسید گفت شاید تدری از این راجحت آن پر
مختصیل کنم پس بدید را نماند و بدید برین دهنه گذشت

که سالهای بسیار است که بختی بکام ایوب نرسیده ترا
 شد که قدر از طاعت خود را در راه خدا بمن ^{میر} دانا بجهت افت
 ان پیر زن کیوان چیده را دید که چون خرمن سنبلی پراشت
 او را کس فقه گفت اگر کیوان خود را قطع میکنی و بجهت ^{نقیر}
 من دهی ترا طعام میدهم گفت ای پیر زن در داری که
 کیوان ^{میر} و خردیوسف صدیق بقول الله طعنا بریده شو گفت
 اری پس سرچهره کیوان خود را بریده بان پیر زن داد
 و قدری طعام کس فقه بنزد ایوب برد چون کیوان او را ^{میر}
 از انحال سوال کرد دل ایوب بدو آمد و گفت و بی
 ان ^{میر} من القصر و انت ارحم الراحمین در آنوقت تیر ^{میر}
 او بجهت اجابت رسید که بیند که در اوقات ابتلاء ^{حضرت}
 ایوب روزی مرچیز ^{میر} ریش گفت و عاکن خدا انرا ^{دهد} اشفا

حضرت زکریا

حضرت فرمود ای بر تو هفتاد سال در نعمت بودیم را بگذرد ^{میر}
 نماند و صبر بر ابتلا نداشتی با ستم پسر از ان ^{میر} نماند شست که از کینه
 بلاها عاقبت یافت و مال و منال و خدم و حشم ^{میر} او را داد و با او
 حکایت یکسان نزد کان بسیار ^{میر} مبتلا شد و در ستم ترا در قهر ^{میر}
 و در انجا ذکر نمود که اندوست عزیز در این محنت که روداده باید
 که دست در عروقه الوثقیای صبر زند و در تقاضای ^{میر} و جزع داد
 بدو را بلا را شل مرقع نکردانند و بجهت بشناسد که ان محنت
 ان حضرت عزیز نامزد او شده است و منتقم ^{میر} فو انما بسیار است
 اول نهاد او را از خبیثا معاصی پاک کردانند و در ^{میر} او را مستحق ثواب
 صابران گردانند ستم او را از خواب غفلتش بیدار کند چنانچه
 شناسا انگشت گردانند تا خدا روز نعمت بشناسد ^{میر} بجم بعبادت
 تو به مستعد کرد و دشمن بر اقامت خیرات و طاعتش باعث ^{میر} و صبر

باشد و اگر بر هیچ فضیلتی نباشد جز آنکه انتظار فرج سبب است
کفایتت چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است
انتظار الفرج با صبر عبادۀ ان بزرگ گوید چون انوقت را خواهد
ان بل از من سحر شد و از نریخ بر من اسان گشت و خدا بی عز و
سرا بهد و صبر از ان بید نجات داد حکایت

سبلی را در مارستان حبس کردند روزی جماعتی بروی دادند
پس با مخالفت شما کیستید گفتند ما دوستی هستیم زیارت تو
آمده ایم سبلی بطرف آنهاست انداخت همه فرار کردند سبلی
گفت که شما دوست من بودید بر بالای من صبر نمودید
انها شوق عشق و محبت ندانند که چه گفته است (هر خون که
و کلام بریزد دینه نیست

زهر نرزد و با خرد مندا اگر چه فانی است (چون زهر است دوستی که
حکایت

حکایت

حکایت آورده اند که نویسنده ان بجز در حقیت بود و چه میفرمود
و ادرا معینا کرد اند و دره و حقیقت تنگ و تار یک حسی بود تا ادرا
کلیمه در شب پوشانیدند و را بهر هر روز در فرج و یک حقیقت
نمات در شب ناسوره و یک شب تاب بعبین کردند و از ان
زاده در سخت نفرمود و موکلان را فرمود که هر چه کردند و گویند
با نر گویند بود و چه هر چند ماه در انحال بماند و کلامی نگفت
و اضطرار نبود و از هیبت انست و ان طلبید پس نویسنده ان حقیقت
از دوستان او را اجازه داد که نزد او روند و با او افشاح
کنند تا از وی چه شنوند پس طاعتی از خواص رفتند و گفتند
تو در شب می بینیم و مدتیست که در این بلور کفر فاش شد
و بنا کام جام مذلت بخرج میشتما و با این همه صفت ذات
کاملت و بشره تو بر قله و از ضعف و شکست که در تو پیدا

نشد است بسیارین چیت گفت من جوارشی ساخته ام که بخوا
 ان شش چیز است هر روز تناول میکنم و بقوت ان حاکم برقرار ^{نماید}
 گفتند صفت ان بگو و سخن ان تغییر بگو گفت یکی از ان اجزاء ^{است}
 برخدا ^{که} دریم هر چه خدا تقدیر کند بود نیست ستم دانا ^{است}
 باینکه ضعیفترین چیزهاست که مبتلا بدان آورد چهارم ^{یکی} آنکه سیر
 بچشم آنکه تواند بود که کسی بیلائے بدتر از ان گرفتار شود ششم آنکه
 زمان نام زمان نسیم فرح و دیدن کرد و چون انجاعت ^{است}
 نزد شیر و ان تالک در اندام با طلاق او نمود و در تربیت و ^{مهر}
 درجه و افزود و حکایت امان با سلطان محمود معروفست
 یکی از حکایات او است که روزی در مقابل سلطان ایستاده و ^{نمود}
 سلطان از استماع اینها ناگاه عجز و در پای او رفته و هفت
 جای پای او را نیش نزد ایدان چنانکه ایستاده بود اصلا تغییر ^{نمود}
 حرات او

حالت او انداد و خم با بر و بنیاد و تا آنکه عز و شایسته سلطان ^{نمود}
 شد بیرون آمد و انقدر بر راکت و گفت چه مدت در پیش بودی
 که ننگ ^{است} انشع با جمعیت حواس من مایشا سلطان از استماع غما ^{نمود}
 سعدی

یکی خورده بر شاخزین گرفت () که خسته ندارد با زانی ^{شکفت}
 کلی را که نه ز ملک باشد نه ^{بوی} () درینست سودا لبیل ^{بدری}
 بهر محو گفت این حکایت کسی بهر عید از اندیشه ^{بهر}
 که عشق من ایخوا جبر برخواست بهر بر قد و بالای ^{است} و بحر ^{است}
 شنیدم که در تنگنا ^{است} شد بنیاد و شکست ^{در} صندوق
 سواران پی در و سرجان ^{شد} سلطان بیضا پریشان ^{شد}
 نماند از وثاقان کردن ^{فران} کسی در مقابل ملک جز ^{ایان}
 چه سلطان نظر کرد و او را بدید ز دید او و هیچ ^{کل} گفتند

بد و گفت کای سبالت پیچ پیچ ز بیجا چه آورده گفت ^{هفت}
 من اندر قضا ملاک تا خشم ز خدمت بغت نبرد ^{ختم}
 و از اخف بن قلیس میخواست که گفت یاد گیر بد صبر و حلم را بدستگیر
 من یاد گرفتم از او استوار شد که از که یاد گیر فخر گفت از قلیس ^{صبر}
 از حلم قلیس سفسا شد گفت ما پیش او نشسته بودیم ناگاه ^{مقبول}
 و قاتل او را بسته و زدند قلیس کلام خود را قطع نکرد و تا زنج ^{شد}
 بعد ملققت بغائل پس خود شد و گفت ای پسر برادر چه راحت ^{شد}
 ترا بر اینچ کریدی گفت غضبناک شدم گفت ای اهر وقت تو در غضب
 روی باید قناعت کنی و خود را بخوار کنی و پروردگار خود را ^{معصیت}
 کنی و عدد خود را کم کنی برو بد دستگیر ترا ازاد کردم بعد ^{تفقا}
 بسیار او را د خود کرد و گفت ای پسر ندان من برادر خود را ^{تفصیل}
 و نکفتن نماید چون فارغ شوی او را نزد من او دید تا بر او نماز

کبر از من

کذا من پس چون او را دهن کردند فرزندان خود را گفت که مادر او از شما
 نیست انقوی دیگر است میدانم که او رضا باشد یا بچه شد حصه او را
 اندر پدر مال من بد هید و اخف مذکور همانست که بجه تمام در
 قصیده سپید خود در مدح معصم گفته است
 اقدام عمر و در سماحه حاتم () در حلم اخف در نگاه ^س
 چشم اگر بادوست داری گوش بر دشمن مکن
 تیر بادان قضا را جز رضا جوشن مکن
 هر که نهاده است چون پروانه دل بر سوختن
 کوحرب انش را طوف پراهن مکن
 جای برهن است در کوی شکر برزان گذشت
 یا بر لعلون بگو یا چشم بر و زدن مکن
 در آن هرگز نکر دانند و از جور ^س () معاذ الله قیادوست بر دشمن مکن

مراد از آنکه گویند من از نزد خداوند خوشتر و نایبتر و محبتش کوهتر از آنکه
 از یکبار حکما نفاک کرده اند که گفت پرو و واراده را با ما داشتیم تا آنکه
 بهریش در مصر رسیدند تا که سایبان بدیدم مردی در آن بود از
 دو چشم محرم و دو سینه و پاها و از کال تشاده و او میگفت
 لا اله الا الله محمد بن عبد الله و گوی اللهم انی اشدک حمدا و ثناء و تحمدا
 خلفاء الفضائل علی سائر خلفاء از فضائل علی که کثیر من
 تفضیل بیخیز برای لبست حمد و ستایش ایستادن و ثناء من
 خداوند ابد است که من حمد میکنم ترا حمدی که مستحق حمدها
 مخلوقات نباشد مثل فضل تو بر هر خلق تو را که فضیلت
 اده مرا بر بسیاری از مخلوقات خود ترجیح دادی پس
 گفتم خدایا که البته از او سؤال میکنم پس نزدیک او رفتم و
 سلام کردم و سلام کرد پس با او گفتم خدا را از رحمتش سؤال

میکنم از تو از چیزی ایام خبر میدهم گفت اگر مرا اطلاع بان باشد
 خبر میدهم ترا گفتم خدا ترا رحمت کند بر کدام فضیلت از فضل
 شکر خدا را میکنم گفت ایضا یعنی چه من کرده گفتم که گفتم
 اگر خدا را بخواهم فرود بر من افکند که نبود از اندام مرا کند که
 پس هلاک کند مرا و مرا کند و دویاها را پس مرا خرق کند و مرا
 کند و من را پس فرود بر مرا را و نمیشود در من مکر و حیث خدا را
 نمیکند از برای او مگر شکر را پس گفت تحقیق که مرا بسوختن حاجت
 با نقاش حاجت مرا میکنم گفتم بگو هر چه میخواهی گفت
 پس که داشتم که در اوقات نمازها مرا تب حالات من بود و از
 من بخیر میگرفت و در وقت انظار مرا طعام میداد و از درو
 تا آنجا او را میگفتم یا مظهر شکر شاید او را از برای من پیدا کند پس
 من با خود گفتم که در وقت حاجت او تقرب بندهای عزوجل

برخاستم و بطالب و رفتم تا آنکه رسیدم در پیشگاه پادشاه جمعی بودند
 ناکاه درنده را دیدم که شکو خوردن طفل است گفتم انا لله وانا
 الیه راجعون چگونه نزد این بنده صابردن و دلاوری و پهلوانی
 و سلام کردم و گفتم و عت کنت خدا ترا اگر شکر کنم از چیزی مرا با
 خبر میدی که گفت اگر نزد من علیه باشد با خبر میدی هم گفتی
 تو که میترسی بر خداوند و منزلت تو بیشتر است یا چنین خداوند
 گفت بلکه ایوب که میخواست نزد خدا از من و بزرگ تو است
 منزلت و نزد خدا از من گفتم تحقیق که خدا مبتلا کرد او را و
 کرد تا آنکه گریه کرد با او انس داشت او وحشت کرد و در هوش
 بیرسمات حاکمین طریقت شد بدان که آن پسر که گفته و چرا
 که از برای تو طلب کنم دیدم درنده او را پادشاه کرده و حضور
 خدا عظیم فرموده و ایضا فرمود که گفت الحمد لله الذی لم یجعل

فی حیرت من الدنیا پس صبح نزد و برود و از من ساعی نشستم
 پس او حرکت داد و دیدم سرده بود گفتم انا لله وانا الیه راجعون
 چگونگی در کار این که مرا یاری میکنند بر غل و تکفین و غیره و
 او درین فکر بودم ناکاه کا فله دیدم که قاصد را باطرب بودند
 با ایشان کردم و میخواستند که بگویند و این که
 واقع را گفتم چون آنها خود را بستند و مرا یاری کردند تا آنکه با
 دریا او را شستیم و از جا محالیکه با خود داشتند بیرون آورد
 او را گفتن کردم من پیش اینستادم و تمام جماعت بر او کردند و در
 همان سایبان خود نشاندند و او را دفن کردند و بجهت افس با او در نزد
 قبرش نشستیم و شعور ملاوت قرآن شدیم تا آنکه چند ساعت
 از شب گذشت خواب مرا در بود در واقع امر در آن یکو
 زنی و بهتر صورت دیدم در و وضع خضر ای بسا سخا سیر و

در بر داشت ایستاده و قرآن تلاوت میکردم ای تو صاحب
 نیستی گفت بله گفتم چه چیز ترا باین مقام رسانید گفت بدانکه من
 با صبر کشتن کان بجای خدای عز و جل ادا کردم و باین مقام ^{رسیدم}
 مگر بهر برتر از بلا و شکر در درگاه هیت و از محراب بیدار شدم
 ان بن مالک منقولست که در روز احد اهل مدینه را شد
 واضطرر حاصل شد پس گفتند کشته شدند محمد ^ص آنکه بسیار شد
 صبح و فریاد در نواحی مدینه فریاد از انصاف با حزن و اندوه
 بیرون آمدند و پدر و پسر شوهر برادر و خود را ملاقات کردند و ^{نشد}
 کدام یک را پیشتر دید پس چون بر احوال گذشت پرسید که ^{شاه}
 کیستند گفتند برادر تو و پسر تو و شوهر تو گفت
 رسول خدا ص چه میکنند گفتند پیش روی نواست ^{معد}
 انشرف رفت کوشش جامه محضرت را گرفت و گفت پدر و مادر ^{معد}
 تو

تو با پدر رسول الله از هیچ چیز مأیوس ندارم چون وجود شما از هلاک
 سلامت از جویریه دختر شما منقولست که سر برادر را آورد ^{لست}
 شهید شدند خبر که برادر ایشان رسید گفت مقبلین ^{اند}
 فقیه الحابل مقبلین نفالت الحمد لله نالوا القوت و حیا
 الذما بنفیس هم و لبه وای یعنی ایا دو بچیک کشته شدند
 یا پشت بچیک در حال فکر گفتند بلکه رو بچیک ^{شدید}
 شدند گفت حمد میکنم خدا را رسیدند بر سنگاری
 و حمایت کردند که سایر لازم بود حمایت و حفظ آنها
 جان من و پدر و مادر من فدای ایشان باد و این زن در این
 مصیبت احوال نکشید و اشک تو نیست از این بگذر ^{شاه}
 منقولست که گفت من امیر لشکر بودم در بعضی غزوات ^{معد}
 بشهری داخل شدم مردم را خواندم و ترغیب در جهاد ^{نمودم}

و افضل شهادت و انچه از برای شهدا مقدر شده بیان میکردم پس
 مردم متفرق شده من سوار اسب خود رو به منزل میامدم تاگاه
 زبیر را دیدم از بهترین مردم فرزاده میکرد ای با قدامت من کشته
 و جواب ندادم گفت ما هکذا کان الصالحون یعنی شیوه اهل
 صلاح چنین نیست ایستادم تا آمد و در هر من داد تا آخر
 بستر و کمران برکت در رفته نظر کردم دیدم در آن توبه
 شده انت دعوتنا الیه الجحیم و رغبتنا فی الثواب و کلامه
 لعلی علی ذلک فقطعت احسن فی و هما ظفیرتیا و انقدتیا
 الیک لتجعلها و تدفینک لعل الله تعالی یری شیء من ذلک
 من سبیل فیغفر لی یعنی تو خواندی ما را بجهاد و غلبه
 در ثواب کردی من قدرتی باین امر ندارم پس بریدم
 چیزی که در من بود که کیسوها من باشد و بقیه را دم

که اسب خود را با و بر بندید شاید خدا یشکاکه میگوید مرا قید اسب
 تو بیند و در راه خود مرا بیاورند ابو قدامت کوبید که چون
 فسال شد پسری را دیدم با جرات پیش روی صفها امثال
 میکند نزد او رفتم گفتم تو جوان هستی مفرور و پیاورده ای
 نیستم از این که با میا لایسها شو بر کمر و از این موضع گفت ای
 امر میکنی مرا بر جوع و حال آنکه خدای عز و جل مفرور ما بد
 یا ایها الذین امنوا اذا قیتم الذین کفروا از حفا فلا توتوهم
 الا دبار یعنی ای ایچنکاسا نیکه ایمان آورده اید و حق که
 ملاقات میکنید با کفار در جنگ پشت با آنها نکنید و این
 بعد از این را که مشغول بر عقیق و منقش پشت کنندگان
 بجهد ادب و حکمت و مصلحت تا با آخر خوانند ابو قدامت کوبید
 من او را بر با و نیکه را من بعد سوار کردم گفت سدرت من

فرض بداد گفتیم این وقت وقت قرض نیست اصل کرد گفتیم این
 که اگر خدا شفاعت بر تو گذاشت بقیض شدنت در شفاعت
 باشم گفت علی پس سرتیر با وادم بگیر در کمان انداخت بگیر
 کشت پس بگیر انداخت روی دیگر را بقتل رسانید پس
 دیگر انداخت و گفت السلام علیک یا ابا قحطه سلام
 بفرست سلام بر نوا ای با فدا امر سلام کسیکه در آغ کشیده باشد
 پس تیری بر او انداخت و در میانه چشم او افتاد سر خود را بر تیر
 و کوه زین گذاشت پس من نزد او رفتم و گفتم فراموش نگذشت شفا
 گفت بله و لکن مرا توبه حاجت است در مدینه که داخل شد نزد
 والد من برو و خرج مرا تسلیم او کن و او را خبر کن پس او هفت
 که موی خود را بتو داد تا فدا قرض خود کنه و سلام با و بر
 و او در سال اول بمصیبت پدرم مبتلا شد و در این سال بمصیبت

پس وفات کرد من زنی را گفتم و او را دهن کردم چون عزم بر رفتن
 انزیر کردم دیدم زمین او را بر پشت خود پیچان انداخت اصحاب
 او گفتند جواز بود معذرت شما با بچه اذن ما در خود سپردن امد
 باشد من گفتم زمین قبول بد ترا از این را میکنند بر خواستم و دوست
 نماز خواندم و از خدا مسئلت نمودم او زنی شنیدم با ابا قحطه
 از ترک و طلاق دعا بگذارد دوست خدا در پس من از بجا خود مقار
 نکرد و برنده چند بر او نازل شدند و او را خوردند چون در
 کو بهدم مادر او پیون آمد و گفت امیر ایام محتسبا گفتم مغفله
 چیست گفت کسر پس من مرد و پس مرا تسلیم بداد و اگر شهید شد
 محتسب کو گفتم نه بلکه شهید شده گفت از برای او علقه
 ایادیدی از آنرا گفتم علی زمین او را قبول نکرد و طایور فرود آمدند
 و کوشید او را خوردند و استخوانها او را گذاشتند من آنها را

زمین کردم از آن که از آنجا پس خراج را باورادم باز کرد و مسخه
 بعضی پوسته و خلی از آهن پر و تارود و گفت تا یک شب که در فرا
 میکردن این صحرای پوشید و میبست و خل میکرد نفس خود را با
 خل و مناجات مامولای خود میکرد و در مناجات خود میگفت
 الهی احش من خواص الطوب و یغنی منی من مرا از جین و ان ^{ها}
 محسور فرما پس مستجاب کرد خدا او را و سجد و عای او را از انا
 بن تغلب و مفولست که گفت داخل شدم در آن که مرا که بپار
 نازل شده بود پس برخواست و چشمها پیرا بر هم آورد و جا
 بروی کشید و گفت یا بخت مذوق ما ذاق بولک و سندن
 من بعد که امانت از اعظم الرحمن بعد الجسد النوم والنوم
 اخ الموت فاعلم ان كنت نائما على فراشك و عن غم و
 خدا السؤال و الجنة و النار ان كنت من اهل الجنة فاعلم

الموت وان كنت من اهل النار فاعلم انك لن تقبل الجنة و ان كنت اهل
 النار علم الله يا بخت لو ان الموت اشرف الاشياء لكان
 لما اعطاه الله بنیه و ابنته عدن ابليس يضطی پسر که من
 نفع دارد چرخ کردن در چیزی که زایل میشود و چه فایده است
 در کسب این بسببی که مرده نازل میشود ای پسر که من
 چیزی را که بد تو چشید و دوست که من چشید از ابد از تو
 ما در تو بد مرستی که بزرگتر از آن برای این جسد خواست
 و خواب برادر مرگت پس بر تو با که نیت بر فراش خود خوابیده
 باشی یا بر غیر آن و بد مرستی که فرستاد بخت و نادر
 کاست پس اگر توان اهل نهشته ضرر نمیشناسی تو را اگر اهل
 انشی نفع میدهد از آن که اگر چه عمر تو از هر مردم
 تر باشد مسمی بخدا ای پسر که من اگر نمرک اشرف و بهتر چیزها

بود برای پس ادم هر شایسته خدا میسر اند به غیر خود را و باقی نمیکند
دشمن خود شیطان را در بیان جواز کفر و نوحه و بجهل از احوال
علماء در این باب بدانکه گویند نفس را با صبر و ضامنا فی الله
و مقتضی طبیعت بشر و جبلت انسانیت است پس ما دام که آثار ^{سخت}
و غضب و عدم رضا بقضا و چاله نزدن جامه و طاهر صورت
نزدن و امثال این ها از او می نماند و حجتی که برین خدایت
و باعث جواز بودن ثواب نمیشود و سیر انبیاء علیهم السلام
از ادم تا خاتم برین جاری شده و طریقه را می دهد برین جاری
اول کسی که بر کفر حضرت ادم علیه السلام و علیه السلام بود که بر کفر
هابیل که بر کفر و بر کفر با بیست و حضرت یعقوب انقدر بر
یوسف خود کفر است که اهل زندان بنامند و با او کفر
دادند که با شب که بر کند یا روز و در کتاب صحیح مسلم مسطور

که غیر خدا

که به غیر خدا قهر ماد خود را زیارت کرد و کفر است و بکفر انداخت
کسان را که با او بودند و کفر با آنحضرت بر وفات حضرت بن ابی طالب
و زهد بن حارثه و سعد بن معاذ و عیسی ابن مفلح و شهداء
احد معروف و امیر مودن و نهضت بر نیا حد و جزه مشهور
و نقل شده که دختر از رسول خدا خد متان حضرت فرستاد
که مرض بر دختر من غلبه کرده اند و فرموده ان الله ما اخذ الله
ما اعطی من با جعه از صحابه نزد او روان شدند و صبی را
خدا عیش آوردند و جان در سینه اش بود حضرت بر او قهر
کرد و اسلک از چشمه امیاسا که شر جاری شد احباب بان حضرت
نظر کردند و فرمود ما کم نظر من و حترضیها الله حیث
یشا انما یرحم الله من عباده التوحا یعنی چه شده است
شما را نظر میکنید رحمت را یا این رحمت است که خدا هر جا خوا

قرار داد و این است و جز این نیست که رسم میفرماید خدا از بندگان
 خود رسم نکند کارها را و از جای بن عبد الله منع است که رسم
 دست عبد الرحمن بن عوف گرفت و آمد نزد ابراهیم پس خود در دست
 که مختصر بود پس او را در دامن خود گرفت و فرمود با سینه اش را
 احملک من الله شیئا و اشک از چشمها مبارکش روان شد
 عبد الرحمن عرض کرد یا رسول الله شما خود کبر می کنید و ما را
 از کبر پرهیز می فرمودید الان در کار می فرمود که مضبوطان این است
 این است و جز این نیست که من نمی گفتم از نیاحه و از دوا و از
 که یک از نعمت حق و لعبت و عز ما در هکذا شیطان و از نزد
 مصیبت و خراشیدن روها و پاره کردن کربیانها و در
 شیطان اینست و جز این نیست که این کبر پرهیز جنت است
 و کسی که رسم نکند رسم کرده نمیشود و اگر نبود امر حق و وعده

و راه ثابت بخدا و زود ملتقی شدن با خود ما با اول ما هرگز نماند
 میشدیم بر توای ابراهیم اند و سفیر از این و بدر سینه که ما
 محزونیم چشم کبر می بیند و اشک میریزد و میگوید چیزی که
 موجب خطه خدای عز و جل باشد و از جمله مرثیه حضرت امیر
 المؤمنین در مصیبت سید کاشنا صلعم

نضی فی زفراتها مجبوسه (۱) یا لیتهما خرجت مع الزور
 لا یخیر بعدک فی الحیوة و النما (۲) ای که ظافران طول حیات
 و مرثیه دیگر که در دیوان علوی مطبوع است در مرثیه سید
 کبری سلام الله علیها میفرماید

لکل الجحش من خلیلین من قری و کل الذی دون المات ظلیل
 اری علل الذی علی کثیره و صاحبها حیة المات علیل
 و ان افقادی فطما بعد احد و دلیل علی ان لا یدوم ظلیل

بینه از برای هر چنانچه از دو دوست جدا می است و بد رستنی که
هر چنانچه که در نزد یک است کم است به بینه ناخوشیها در دنیا از
و صاحب این علقه نامردن علیست و بد رستنی که نیافتن من طاهر
بعد از پیوستن نیست بر اینکه باشد و دوستی و فرمود

اینها المومنین الذی است ماریه ارجی فقد اقیق کل علی

اولی صبر بالذین اجنهم کائنات تنوحو هم بدلیل

یعنی ای ایچنا هر که که نیستی ترک کنند من اسوده کن مرا به حقیق که

کردی هر دو دست بر که به بینه ترا بدینا یکسانیکه من دوست دارم

ایشان از کوبان قصد ایشان یکدیگر بر سر راهشما چون دست از خاک

او کشید مثل شد بگو قابل اقول و قد فانت رموی حرم

اگر از مرض بقیه و لا حله تذهب اخلاء لوعین الحام اصابعکم

عنت و لکن علی الموت معتب یعنی میگویم من و حال انکه تحقیق که

کتاب

اشکهای من از روی حسرت به بینه من میسر که با قیست و دوستان میبرد
ای دوستان من که غیر من به شما میسر سید عتاب میگویم و کن بر رستنی
نیست و سایر را به انحضرت که در موت انحضرت فرموده در دنیا

و هم چنین سیده و سایر را بخدا تا نقد رکت که اهل مدینه رشتا

شدند پس بمقابر شهدا رفت و نقد رکت میخواست که به دیگر دور

میگشت و از جمله رشتا با نقد که در این باب فرموده اینست

اذا شدت شوقی زرت قبله بایا () انوح و اشکو اراک مجاور

فیا ساکنی الصخر اعلمتک البکاء () فذا کر لانتا جمع مضای

فان کنت عینی فی التراب معینیا فاکت عن قلبی الحزن بقا

یعنی هرگاه که شوق من شدت کند که به کنان قبر ترا از بار میگویم

نوحه و شکن میگویم و ترا نمی بینم که جواب دهنده باشد پس

ای ساکن بیابان تو تعلیم من کردی که به دریا پس باید تو فراموش کرد

جیع معصیتها را هرگز هستی از من در زیر خاله پنجا پس نیستی از قلب
 محزون من پنجا و از جناب خالص عمام منقوست که بعد از ^{شهادت}
 حضرت علی که اسناد زچشمها مبارکش جاریست و پس از لعن ^{قله}
 فرمودند (علی الدنيا بعدك العفا) بعضی بعد از تو خاله بزرگ
 دنیا باد و از جناب امام جعفر صادق ^ع مرویست که فرمود که اگر ^{معا}
 که حاصل این کلام اینست بدست که جناب امام زین العابدین ^ع
 گریست بر پدر بزرگوار خود چهار روز بروزه و شب را عبادت احوال
 میداشت و قضا فطرا که حاضر میشد غلام او طعام و شرب ^{میرد} او را
 و پیش روی او میکشید و میگفت بخور ای قایم من میفرمود که گشته
 پس پیغمبر خدا گریسته گشته شد پس پیغمبر خدا نشسته پس پیوسته مکرر
 میکرد این کلام را و میگفت تا آنکه طعام او از اسکاها او تمام میشد
 و پیوسته چنین بود تا بعد از آخرت شرافت و تقصیل ^{تشریف} تشریف فرست

انتهی

انحضرت بصیر و مجاهد گردید و گریستین انحضرت و مکالمه انشد با خاله
 خروشه و راست پس معلوم شد که محضر گریه و نیا بعد از شهادت نمانده
 لکن بشرط آنکه حین مواعظ نماید و زبانا از گفتن کلمات ناشایسته
 باز دارد مثل آنکه بعضی از عوام گاه باشند میگویند یا پنجا یا غیر از من کیست
 ندیدی که پس از راهی از راه یا غرض با الله میگویند یا من دیگر نماز نمیخوانم
 و روزی نمیکند و عبادت نمیکند آنها که مادام العمر معصیت خدا میکنند
 هیچ یاب از اولاد او نمردند من بچان یاب پس دایم پس مرا گرفت
 و آن بچان غافلت که مردن آن پس سعادت دنیا و آخرت است
 و انشاء فرمود بچنان نغمه است (و در کمال از این بصیرت و استیلا میکند
 که گفت سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول ان الله عز وجل
 اذا احب عبدا فضل احب ولده الیر) یعنی شنیدم از امام
 جعفر صادق که فرمود بدست که خداوند عز و جل هرگاه ^{تاک}

بنده را فیض روح فرماید هر یک از اولاد او را که محبوب تر است تواد
 و ای به بخج در نظر بر یک از خلقا نوشتن حق مرجع حق الله تعالی
 فیما اخذ منه من عظم حق الله تعالی اعنده فیما ابقاه له و اعلم ان الله
 قبلک هو الباقی بعدک هو الما جور فیما و اعلم ان امر
 الصابرین فیما یصابون به اعظم من الثمن علیهم فیما یصابون منه
 و اطفالا لیک از شیعه وفات می نمایند با اتفاق جمیع علمای شیعه در
 دنیا نعم و تعیش میکنند و حضرت ابراهیم و ساد و زور در خدمت
 از آنها بر ستازی و تربیت می نمایند و ولایات بر این خاندان بسیار است
 از جمله ولایتی است که از نجیب امام محمد باقر علیه السلام مرویست
 که چون رسول خدا در شب معراج با ستماء هفتم رسید و بغیر از درخت
 ملاکات کرد و فرمود کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان
 علیست داخل بهشت شد و بداند که حضرت ابراهیم در زیر درختی

که است

که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها
 می مکند و چون پستان از دهن طفل بیرون می آید حضرت را
 بر معجزه و پستانها را بدین و بر میگرداند پس سلام کرد بر رسول
 خدا و از احوال جناب علی ابن ابیطالب است و اگر رسول خدا
 گفت او را در میان امت خود کند اشم گفت نیکو خلیفه گذاشته
 حضرت را طاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها
 شیعیان او میباشند از خدا سوال کردم که آنها را بمن بسپارد که
 ایشان را رب و هر چه که بکند از اینها می کند طعم جمیع موهبا
 و غیر آنها بهتر از این می آید (و در خبری از جناب
 حضرت صادق منقولست که چون طفلی از اطفال مؤمنین وفات
 منادی در ملکوت اسماء از زمین ندا کند الان فلان بن فلان
 قدمات پس بر پدر و مادر و یکدیگر از آنها یا بعضی از اهل بیت

اواز موسی و هات یا مغانند با و داده میشود که او را غذا داده اند که
بجای آن طهر داده شود که غذا دهد او را تا آنکه بدو مواد را و با احدی
یا بعضی از اهلبیت بر او وارد شود پس حضرت فاطمه طهارا را و میدهد
و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت شده است که رسول خدا
فرمود ترویج کنید زن خوش رو را که فرزندان بسیار دهد بدینکه
من مباحات میکنم بچهار امتها در روز قیامت مگر بنده اند که
فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند از من
پدران خود و محافظت میکنند از ابراهیم و تربیت میکند
سان در کوهها و امثال و غیره و عفران و جمع ما بین
انجا چنانکه بعضی از علما گفته اند باین نحو ممکنست که بعضی از
نسا تربیت فرماید و فرجیر حضرت ابراهیم و سارا و اولاد
نسا دهند و انحضرت ایشان دهند چنانچه بعضی از اصحاب

داده اند خلاصه آنکه جاهل ملاحظه این همه اجر و ثواب میکند
و گاه باشد که بواسطه محافظت نکردن زبان نکاح دنیا و آخرت
از برای خود فراهم میاورد و اگر اندوی شعوبه بگوید که فرستاد
و هم چنین دست بردن و دست زدن و سیلی خوردن و دست
را از خوردن و صورت و سینه را خراشیدن و لباس پاره کردن و کشتن
چاله زدن و کل بر سر و صورت و لباس مالیدن و موی کشیدن و امثال
انرا ترک نماید و سایر اعضا و جوارح خود را محافظت فرماید و از
امام مرقی نقلست که گفت ان رسول الله عن الخاضع و حجهما
و الشاة تجیبهما و الداعیه بالویل و البشور یخبر بدینکه
رسول خدا هم بکر و برتر بیکه خراشند و روی خود و پاره کنند
که پیران خود باشد و ندانند بویل و بشور و از حجه بن خالد روایت
که مردی خدمت انفریغش کرد که چیزی باطل میکند اجرا

در مصیبت در نمودن مصیبتی که بر او میسر آید و بر او میسر آید دست را
 بدست چپ زند و هم چنین باید شخص مصیبت زده الفاظ و
 محاسن محبوب مفقود را ترانه نماید و بسیار داری خط و عاقل حسن
 و جمالت برده خود را در کمال صبر دست نهد و حامی ^{شمار} شود
 چنانچه ترند و بایات و اخبار بگوید این باب وارد است ^{مستغنی} در
 باب مصیبت شیرین ^{معنا} و خواب و خوراک و پوشاک و سایر مباحات
 خود را از آن خیرا منصرف نماید و فکر کند که اگر تمام مقدرات و بیهوده
 تا چنانچه از او صادر شود و بر خالک بنشیند و خدا بخورد و بجای ^{ترند}
 و شب و روز گریه و زاری کند آیا از برای او چیزی بدیده خواهد
 داشت جز آنکه اجر خود را ^{مستغنی} کند و خدا را بغضب آورد و در ^{مستغنی}
 خود را علیل و ناتوان کند و بسا باشد که اسباب هلاکت از برای ^{مستغنی}
 فراهم آید یا فرزند او زند و میوه باغی را بگریز ^{مستغنی} و

داشت و در کمال مسند از اسحاق بن عمار از جناب امام جعفر صادق
 روایت کرده که فرمود یا ابا اسحاق لا تعدن مصیبتا عظیمت علیها
 القبر استوجب علیها من الله عز وجل الثواب و انما ^{مستغنی} المصیبتا
 یخرج صاحبها اجرها و ثوابها اذا لم یصبر عند نزولها ()
 محض آنکه ای اسحاق شما البته از مصیبت مصیبتی را که صبر بر آن ^{مستغنی}
 باشی و از خدای عز و جل بر آن مستوجب ثواب شد، با ^{مستغنی}
 و اینست و جز این نیست که مصیبت مصیبتی است که صاحب آن
 اجر و ثواب محروم شود هرگاه صبر نکند نزد تو را آن مصیبت
 و بدانکه علمای ائمه باب اظهار صورت زدن و موبد ^{مستغنی} و
 چنانچه زدن و امثال اینها خلالت بعضی ^{مستغنی} میسر است داده اند
 و بعضی در بیشتر چیزها شک کرده اند که گفتارند مکرر ^{مستغنی}
 نه حرام و بعضی گفته اند از برای زنهای مطلقا جایز است ^{مستغنی} و

فطیبات شویب که دند بر حضرت سید الشهدا در بیان بر این مطلب
 گرفته اند و در اینجه که در فقیه از قول جبا با امام حسن بر امام
 علی التقی نقل کرده با این عبارت و لما قبض علی بن محمد العسکری
 رثاه الحسن بن علی و قد خرج عن الدار و قد شق مقبض من خلف
 و قد ام دلیل که فرمودند بر این که بار کردن کس پشاد و موت پدر
 نیز جایز است و از ابی هاشم جعفری منقولست که گفت خروج بود
 نه جنازه ابی الحسن مقبض منقولست که ابی بن عون من برایت
 او بعلت من الا تم شق مقبض منقولست که ابی بن عون من برایت
 با حق و عابد ربك ما هذا قد شق من علی علیه السلام
 در هر صورت احتیاط مقتضیست که این افعالست مطلقا و تفصیل
 کفاره دادن در شق جیب در غیر زن بر شوهر و برادر و بر
 و پس از پدید که در غیر این موارد هر يك کفاره معین دارد

خارج از وضع این رتبه و تعیین مقدار از کتب فقهی و سطوح
 و این مختصر کجاست ذکر آنها ندارد و لیکن احتیاطا بکمال نظر عدم
 جواز بیاحتیاطی بر اینست بر صورتی که مشتمل بر در
 یا مفیده خارجیه باشد و احتیاطا سابقه که یکی از آنها خبر نبوی
 سابق که در بیاحتیاطی بر جعفر ع بفاطمه فرمود نیز شاهد است
 بر جواز و هم چنین حدیثی است مختص بر بیاحتیاطی بر عم بزرگوار
 خود حضرت حمزه سید الشهداء و بولس بن یعقوب و ابی
 امام جعفر صادق و در اینست که فرمود قال لعنه الله علی جعفر
 من مکاذ و کذا النوایب بند بنی عیسی بن ابی امام
 یعنی امام محمد باقر فرمود که وقف کن از مال من اینقدر را
 من برای ندیده کنند ها که ندیده کنند بر من در ده سال
 در ایام من و در صحیح ابی بصیر از حضرت صادق صریحت

تا هلا حقیقتی نمود تا آنکه روزی از خواب بیدار شد و گفت
 از برای من رخ بجو اهد پس و از آن دادند و از او شکر ^{بجا}
 سؤال نمودند گفت شاید خداوند او را در حق من کرامت ^{فرمود}
 پس از آن قبض روح فرمود و در جنح از برای روز قیامت ^{من}
 شود پس از آن گفت در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده ^{و گویا}
 من در جمله خلایق در موقف محشر ایستاده ام و تشنگی ^{بسیار}
 خلق چنان غالب شده که نزدیک کرد آنها را از تشنگی ^{قطع}
 شود پس ناگاه پیش از چند دیدم که بر آنها افتاد و بر او ^{در}
 آنها ابریهها از غمره و غمرهها از غمره بود و مردم را ^{میپوشید}
 و به مردم را کنار میکشید و از بسیاری مردم میکشیدند ^{من}
 خود را بجانب یکی از آنها بردم و گفتم مرا بده که تشنگی مرا ^ل
 کمر دگفت از برای تو در میان ما طغیانیست و ما پدران خود را

سبب میفایم پس گفتم که شما کیانید گفت ما کسان هستیم ^{از}
 اطفال موئین که مرده ایم () و از او در این ^{بجا}
 منقول است که گفت در خواب دیدم گویا قیامت برپا شده ^{و گویا}
 بحساب بخورند پس ترازی اعمال من نزد من حاضر شد ^{حساب}
 مراد رکعت کند استند و سیئات مراد رکعت دیگر و سیئات
 زیادتی داشت بر حسنات این سبب مغلوب بودم ناگاه دیدم
 منادی مثل پارچه سفیدی با حسنات من گذاشته شد
 و حسنات ترجیح داده شد بر سیئات پس گفتم ^{من}
 این چه بود گفتم نه گفت این سقط است که داشته ^{من}
 هم داشتم گفت دختر از تو نیست بجهت آنکه تو از روی ^{مر}
 او را میکردی از ابو صقر موصی در کتاب نوم و روایا
 منقول است که گفت جنود امیر علی بن حسین بن جعفر گفت

خبر داد مرا بدین و او گفت خبر داد مرا بفتح از احباب که محل وثوق
و اعتنا ما بود و گفت وارد شدیم بمیدان و شب بقیعستان رفتیم
فرکنده دیدم و چنان قبر در اطراف آن بود و در میان قبرها
نزدیک قبر کندی خرابی دیدم در خواب دیدم چنان ^{قها} حلقه از آن
بیرون آمدند و میگویند انعم الله بالحبیب عینا و علی
یا امیر الینا عجبا ما عجبت من شیطنة القبر و معذاته ^{مهم} الینا
الینا یعنی خداوند بخشنده کس دانید و سرور بخشید
ما را و بامدن تو ای امیر بزد ما چشم ما روشن شد عجبت
که از رفقا قبر عجب نیامد و غذا خوردن تو صبحگاه ^{مهم} ای
در نزد ما است پس با خود گفتیم این ایها ترا شایسته و اثری هست
و برخواستیم تا آنکه افشای طلوع کرد پس جنان دادیم که
میاورند پرسیدیم این کیست گفتند زینب از اهل مدینه

گفت

گفتم اسم او امیر است گفتند بله گفتم آیا فرسخی پیش رفتن دارد
گفتند بله چنانکه از او مرده پس ایشان از این واقع خبر گرفتند
و از این شویب نقل کرده که مردی پسربالغ داشت خود را
اعلام نمود که از حق تو حاجتیت پرسیدند چه حاجت ^{باین}
گفت میخواهم دعا کنم که خدا این پسر را بمیراند و شما این
بگویند از سبب این امر پرسیدند خبر داد بایشان که در خواب
دیدم ام مردم جمع شده اند در محشر قیامت و عطش شد
بایشان عارض شده و ناکاه دیدم اطفال چند از بهشت ^{برای}
آمده اند و بایشان ابروی چنان آب بود و در میان ایشان ^{نزد}
من هم بود پس از او درخواست آب کردم گفت ای یارب منی
ما که بگردان خود را بر من دوست داشتم که خدا این ولد را
پیش من کند پس دعا کرد و امین گفتند اخذ روز ^{گشت} ما

که طفل ذرات یافت و از شیخ ابی عبد الله منقولست که از
بعض نقاشان حکایت کرده که مردی وصیت کرد بعض اصحاب خود
که اراده حج داشتند که سلام او را خدمت رسول خدا صلوات الله علیه
برسانند و رفته بر سر پیشانی او را که نزد سر شریف انبیا و ردف
گشت پس از نزد جعفر بن محمد و صدقات او را نمود بعد از مراجعت
حج مرد وصیت گشت در مقام اکرام او درآمد و گفت خدا را
بخای خیر دهد که بتبلیغ رسالت مرا کرده ای امروز حاجت
کرد و گفت از کجا دانسته که بتبلیغ کردم پیش از آنکه من ترا خبر دهم
گفت برادر من داشتم و ده که در پیش منی از او عالمی مانند او را تربیت نیکو
کردم و بعد بلوغ نرسیده و فتنه کرد شیخ در خواب دیدم که میا
قیامت بر پا شده و حشر قشده و مردم را از ستم انبیا و عظم
شدیدی عارض شده بود و دست برادر زاده خود ای وید

از او

از او طلب کردم که مرا سیرت کند چون نکرد و گفت پدرم سزاوارتر
با بن اب از تو این صفت بسیار بر من گمان آمد فرزندت را از خواست
شدم چون صبح شد چند مشقال طلا صدقه دادم و از خدا
سئوال کردم که بهیچ بن عطا فرماید و عطا فرمود چون سفر
توانا از انشا نوشتم همان رفته را و مضبوطش این بود که هر کس
محبوب بر من غیر خدا بخشد او را نذر است و دانسته بود که هر کس
از من پس را بپایا مید که بیام او را در روز قریح اکبر پس من
که تب کرد و وفات نمود و از روز چهارم روز رسیدن من بود بمکه
داشتم که بتبلیغ رسالت کرده بودی و بهی باید دانست که من
این از و لها انرا بنیا معصوم و ائمه طاهری سلام الله علیهم
اجمعین وارد نشده بلکه دعاها از ایشان مدد با ما مانده
اکلا بسیار است از که جمله دعا نیست که در صحیفه است

اللهم من علمه شيئا ولدي وباصلاحهم بدماسا بهم الله
 امد دلتهم اعمادهم وندرجه اجالهم ونظائر ايند عابسا را
 عارون برانكه باطن ماندن او لا دصا استبا فوز ورسيدن پدر
 و مادر است بجنات نعيم و نواب عظيم چنانكه سيد كاينا و خا
 موجودات ميفرمايد اذ امان ابن ادم انقطع امله لا من ثلث
 ولد صا يد عو له و علم ينفع به بعد موته و صدقه جاري تر بينه
 و بقیه پسرانم ميسر از نوب او بر يده ميسر مگر از سه چيز و كد
 صا بچه كه در كاهن ان براي او و علمي كه از او باطن مانده باشد كه
 مردم از او منفع شوند و صدقه جاري بر مثل بنا كنها خير از نسا
 و معابر و مدارك و دباط و قناطر و امثال انها و اين حقيقت چون نسا
 و اجر هائيك در تسليم مصائب اذ ائمه اطهار سلام الله عليهم
 رسيد و ملاحظه نمودم مايل شدم كه بچله در اين باب بنويسم

و با انكه كجاي از علماء رضوان الله عليهم كتيبه در اين باب مدون شده
 خواستم اين بيه بضاعت هم از اين حسن خوشه و از اين نرادر نشر
 برداشته باشم كه شايد در روز جزا دستيگر باشند و اسئل الله

(انده خير بر بنون)

و مناسبت كرده قصيده ابو الحسن خا نسا نهامي كه در مرثيه پسر خود
 گفته خاتمه خزان اذ اين كتاب شود ايقه قصيده مفصلست بچله
 ازان بدست آمده ايست

بسم الله الرحمن الرحيم

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| حكم الميته في البر تر جاري | ما هده الدنيا بدار فدا |
| بيناتري لا نسا بچله | حق برى جينوا من لا حبا |
| طبع عليم كد حرات نروما | صفوا من الاقدار و لا كرا |
| و مكلف لا يام خدا طبا | مطابق الماء جذونا |

والعشر نوم والمئة بقطة والمرع يدعها خيال سار
والعشران رضيت بذلك مفادة بازعة لا مدار
فأضواما بكم عجا لا اتما اعماركم سفر من لا سفا
وتركوا خيال الشباد ان شتره فانهن عواري
فالدهر شير ان ونعم هني ويهدم ما به عوار
ليس الزمان ولو حركت خالق الزمان وعداوه الا
يا كوكبا ما كان اضرع وكذا لا سير كوكبا لا سفا
وهلال ايام مضى بدر اولم يمهل لوقت سرار
عجل الخس عليه قبل فظاه قبل مظنة لا بار
فكان من طير سر من الاسرار في طير سر من الاسرار
ان يحقر صغر فربما سبيد وضيل الشخص للنظار
ان الكواكب في علوها لثري صغارا وهي غير سفا

وله المني بعضه فاذا انقضى بعض الفنى فاكل في الاوربا
ابكر شرا فلو معذرا له وفقت حيث ركت الام دا
جادت عدا وجاودت شتان بين جواره وجوا
وناهب الاحشايد هذا الصدا شواظ لا التنا
ولقد جريت كما جريت لغا فبلغها وابول في المصفا
فاذا نطقت فانت اول منطقت واذا سكنت فانت في اصفا
لو كنت تمنع خاض دونك من البحار عوامل وشفار
فوماذا بالولاد وحسبها حبا من تهرة على امداد
ودحو الفوق الا قبل انسا من ثرائوا فبنوا سماء غيا
وترى سبوا الدار حير فنا خليج تكف بها الكف بحار
لو شروا ايمانهم من طوحا طعنوا بها عوض القنا الطحا
سوس اذا عدوا الوحي لهما في كل اوب نجعة الا مطار

قد رعو ابون ماء راك و تقفوا صحاب ماء حبار

و من القضا

واللث ان ناور لم يعقد () الا على الاثيا ولا ثقا

واذا هو اعقل للفنا حسبا ضلا فاطر هنر برضار

زرد الكس من الطعان برصر في الجفيل المنقنا الجرار

ما بين ثوب بالدماء ملبد لزنق ونفع بالطراد مشار

و من القضا

اسد ولكن يثرون بزادهم () والاسد ليس تدين بالاشا

يتزين النادى بحسن وجوههم كثر بين الهالات بالافنا

وتمد نحو المكر ماتا مالا للشرق في اشنا هنر مجار

و من القضا

قور اذ امطر ثما فوالهم دم الانام صحاب الاطفا

وزيد

و من القضا

السلام حاسد لحر مال () ضمت صدورهم من الاطفا

نظر واصنع الله في صبورهم () في جنة وقلوبهم في نار

سلا زينة قدر كم ضنا لك فكا نما برقت وجبر خمار

وسرنا بجحش فظلمت احنا قنا مشلوع على اسنا

جزء ثانی از کتاب التفسیر فی
 انا لله وانا الیه
 مرجعنا

بسم الله الرحمن الرحیم

جزء دوم از کتاب در تفسیر آیه شریفه انا لله است قال الله
 فی محکم کتاب و بهر خطاب و بشیر الصابرين الذين اذا اصابهم مصیبه
 قالوا انا لله وانا الیه راجعون و لیس علیهم صاوان من زلم
 و رحمه و اولئک هم المصابون ظاهر این تفسیر است
 بر تفسیر مفسران چنین است مرده بدو ای پنج صبر کنندگان
 بر این سقنهای و صدمات ثواب جزایان اجر جمیع این از ان خدا

بنا و مرده که انجا که صابر میشود و چه زمان مستحق ثواب
 میشود و مرده که صابران گناه هستند که هرگاه برسد انجا
 مصیبه و مکرر می کند منتهی سبب الاسباب است گویند انا لله یعنی
 ما از ان خدا و ندایم و مملوک مالک الملوکیم چه کلام حقیقت در
 افاده ثلثیات مطلق است و کدام مالکیت و ملکیت است ثم از این
 که حیوة و ممات و خالق و رزق و وجود و عدم و جمیع شئون
 وجود بر عبد متعین می شود و کماله الخالق و کماله رب و جود
 و مادیات و غایبات و ادواح در حیطه حضرت اویند و الله من و دان
 محیط با انواع احاطات علی و شهود و روایت ظاهر کنند
 ظاهر کنند که کل بلکه ظاهر از کل در هر چه نظر کردیم
 تو به بینم در هر کس بتواضع صفت مدح گوید عبارت است
 شتی و حسنات واحد و کان الی ذالک انما و شیری

و انرا بگویند بپند که در عطا دارند با نکه هر چه از جانب حضرت
مالک المولود بانها میرسد خیر محض حکمت و صواب و سزا
الها است که از خیر محض و محض خیر محض نیاید

من نکردم خالق تا و دی کم () بلکه تا بر بندگان خود کن
ز کام نروده را اگر بوی کانا گواراید ملامت شما خود نماید که هفت
هست از قامت ناساز بماندام ماست () و نه نشن تو

بلائی کس کونا نیست () ما اصبا بکم من مصیدینما کسبیم بیکم

و بعضی کس و بعضی میمانند ما مود را بخدا و مدد هستند

بر عطا او زیرا که حکیم مطلق حکم میکند جز بر حق هم چنانکه خود

در کلام مجید صریح فرماید و الله یقضی بالحق الذین یدعون من

دو نیکو یقین بشیء چه محققست که نکره و اصرار در قیافه

مفید عمومست پس هر حکم کند و سویی حق از در عطا برسان

نیت

نیت یا حکم حق کرده پس همان حکم حقیقت یا حکم بعین حق ننوده
و تصدیق مطابق واقع ننوده و محض مخلوق مشکم مرد و دایکم
الا کلا شیء ما خلا الله باطل فتحقق ان لا حاکم الا بحق

الا الله و لا حکم الا له حکم و هو سیر الحاسبین بر انا الله

اشاره است بمبدأ کل و اندر هو الله که کان الله ولم یکن معه شیء

بلکه بنظر تحقیق و عزمان محققا گویند الان کما کان

حدیث کنت کنز را فرخوان () که تا پیداید به شیء کج پنجا

و انا الیه راجعون اشاره است به توابد و بدیعت که در انرا بر جی

استقنا از شما و مکانه نیت چه رجوع بشو که است که فخر و جت

انرا بر شما و مکان و سایر لوازم امکان و کیفیت محاط با امکان

و الزما و هو الذی بین کلین و اوجده الزما بل اوجه بکاشی

محیط بلکه اراد ما کیت و لذت حضرت احدیت است هم چنان

گفته میشود ملک و دولت را جمع شد بفران بنی قادر شد بران و
نزع از این برخواست زیرا که در این نشاکاه باشد که غیر از خدا
بر حسب ظاهر نفع و ضرر با نثار رساند و در عالم آخر هیچکس

مالک نفع و ضرر ذات مقدس او نیست

نعمین مشو که صحبت کلچین باغبان () کرد و بدل بصلح ^{و بر} فصلی
پس در عالم که بجای بصفت تفر و رقومه مطلقه است که خونفرما

من الملائکة یؤو و یخوفون الله الواحد القهار

غیرش غیر در جهنم نکند است () با آنکه ما اصابتیم من مصیبت نما

کتب اید یکم و بعضی کثیر هرگاه معصیت بعد از حق و

آمد و خجای چهر میدهد و ثواب و اجر عطا میفرماید انما

یؤتی الصابرون اجرهم بغير حساب و اگر نه علان مصیبت

خیر از خدا بوده و از روی ظلم و اوست و از صالم انتقام

نکند

ناشی طلب مظلوم حاصل اید و عدالت مطلقه ظهور و بروز نماید و محمد

فخر الدین ابن ضیاء الدین که معترف بحلیب ری و امام فخر رازی است

در تفسیر خود مینویسد بفراخ العیب در تفسیر مبارک که گفته است کلام

که حاصل آن کلام اینست رحمتا بنده بقضای الهی بدو طریقت

با طریقت نصرت و با طریقت جذب اما طریقت نصرت پس از و جویست

یکه از آن و چون آنکه انشا میفرماید که مایل شد قلب و غیره و مطلق

شد و خاطر او با غیر خدا نیکیا انچه را منشأ افات میکرد و اندیش

روی قلب او از عالم حد و بجانب قدس منصرف میشود چنانچه حضرت

ارم علی بنیسا و الله و علیه السلام زمانیکه قلب او با بهشت

علامه گرفت خدایتعالی انعام را استیانت قرار داد تا آنکه از

بهشت بیرون رفت و باز که خدا مامور شد و چون حضرت

یعقوب یا یوسف رسیده صحبت را حکم کرد انید فراق و جدایی

ما بین آن دو انداخت ما آنکه یعقوب باز که حق گفت و چنان
 به پیوسته ام صلی الله علیه و آله و سلم نصرت و اعانت از اهل مکه کرد افغان
 از سخت ترین دشمنهای او شدند بد وجه که آنحضرت فرمود ما او را
 بنده شد ما او را دیت دویم از آن جم است که افغان را بلا قرار داد
 و او را از منشا بردارند و بلا بماند و در رحمت پس بر جمع کند
 بنده بخود خدا بیعتا سیم آنکه وقف بنده از جامه و خیریه باشد
 خدا بیعتا عطا فرماید بلا واسطه الهی و نیکو از منو و خورشید
 پس چها میکند بنده و در میگرد و بسو رحمت نامشاهی الهی
 و اما طریقی جذب اینچنانست که در حدیث وارد است جذب برین
 جذب با تا الرحمن نوازی عمل الثقلین و کسی را که حضرت حق بخواهد
 خود جذب نماید مغلوب میشود بر آنکه حق غالبست نه مغلوب
 و صفت دین بر تو بیست است و صفت عبد عیودیت و بر تو بیست
 غلبست

غالبست بر عیودیت و صفت حق حقیقت است و صفت عبد بنا
 و حقیقت غالبست بر مجاز و غالب طلب میکند مغلوب را از صفت
 بصفته که سرور است بان و بنده و گفته که داخلش بر پادشاه
 محیب فراموش میکند خود را و تمام قلب و فکر و حسن ارادت
 سلطان و مشغول باوست و غافل از غیر او پس چگونه خواهد
 بود حال کسیکه جذب کند و بکشد او را بسو خود و حضرت ^{سلطان}
 السالطین که مام باد شاهان در بارگاه کبر باری و حقیر
 و فقیر اند پس در این خالت بنده مثل فانی میشود از حفظ
 نفس خود و راضی میشود بمقدرات حضرت اله و حکم او بدو
 آنکه شبیه منازعه در قلب او مانده بماند و اما انتباه
 در باب ثواب و اجر کفایت آن کلمه مبارکه که وارد است پس از
 آن جمله حدیثی است که ترجمه آن اینست کسی که این کلمه را

باوید در نزد مصیبت ناله میکند خدا تعالی مصیبت او را و نیکو میکند
 عاقبت او را و غم را بر سر او میگذارد از برای او خفت صانع که پسند او را
 و باز در حدیث است که هر که رسیده باشد او را مصیبت پس ناله
 کرده اند استرجاع او را که چه زمان مصیبت کند شریک باشد میگوید
 خدا تعالی از برای او از این مشق و زحمت که رسیده باشد مصیبت بر او
 و در کتاب دکامل مسطور است که محمد بن علی الشریف العلوشی
 رسید او را هم و غم و بر طرفش مال و جاه او رسید با و ترسی آنها
 سلطان پس و بد و در خواب خود پنهان بر شکایت کرده بسوی او
 امر خود را انخصر با و فرمود که بخوان این شش بار و جوابها بپذیر
 نزد هر سخن بدی که خدا تعالی میگوید و انداز برای تو آن ضعیفها
 فرجی و مخزجی و در میکند خدا تعالی بر تو لبیب این آیات عالی
 و جاه ترا و این میکنند ترا از سلطان و کفایت میکنند امر دنیا
 در ترا

و ترا و بخواند او را و نیکو میکند مکرر کند میکند شاید خدا هم او را
 و ترس و داری مکرر کند خدا تعالی در این و ناله کند
 مکرر ترا می کند او را و داری گفت پس در شدم پس خواندم از آن
 رهو سلطان خواندم را لبو او گفت تحقیق بر من افتاد مرا
 در خواب خود و جان دارم که نفرین کرده و مرا بخیال قسم که نمید
 ترا از من ترس بعد از آن که در کتب من آنچه گفته بود از من و در میان
 را در مال من و باجماع تحقیق دیدم بیکت این آیات هر خبر را
 و آیات اینست الذین اذا اصابهم مصیبه قالوا ان الله وانا
 الیه راجعون جواب اولئك علیهم صلات من ربهم و رحمة
 و اولئک هم المصدون الیه و قیم الذین قال لهم الناس
 اننا لناس فدا جعلوا لکم فاشوه هم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله
 و نعم الوکیل جواب فاقبلوا بفرقة من الله و فضل نعمتیم

سَوْدًا بَعُوْضًا اِنَّ اللّٰهَ وَاللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيْمٍ اَبْرَسُوْهُ زَادَ النُّوْبَ
 اِذَا ذَهَبَ مَغَاوِيَا فَظَنُّ اَنَّ نَقْدَ رَحِيْلٍ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ
 اِنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ جَوَابُ قَا
 لِهِمْ يٰحَسِبُكُمْ اَنْ تُفْلِحُوْا وَلَكِنَّ اَكْثَرَكُمْ لَاجِلٌ فَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ صُرُّ
 وَاتَّقُوا اَهْلَهُمْ وَمَسْلَمَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِّلْعَالَمِيْنَ
 اِيْرَظُمُ وَافُوْضِلْهُ اِنَّ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ بَصِيْرٌ بِالْعٰلَمِيْنَ جَوَابُ فَوْقِيْرَ اِنَّ
 سَيِّئَاتِ مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُوْنَ اِلَّا اَنْتَ اِنَّ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ اِنَّ
 اِذَا ضَلَلْتَ اِلٰهًا حَسْبُكَ اَوْ تَطْلُوْا اَنْفُسَكُمْ ذَكَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفِرُوا لِدُنُوْكَ بِهِمْ
 وَمَنْ يَغْفِرِ الذَّنْبَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَمْ يُصِرِّحْ اِلٰهًا مَّا خَلَوْا وَهُمْ يَكْفُرُوْنَ
 جَوَابُ اُولٰٓئِكَ جَزَاءُ هُم مَّقْعَرٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَاتٌ يَجْرِي مِنْ
 اَنْهَارُهَا خَالِدِيْنَ فِيْهَا وَهُمْ اَنْزِلُ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَتُفَوِّضُ اِلَيْهِمْ
 يَتَقَوَّبُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ وَوُكِّلَ لَهُمْ فِيْهَا حِسَابٌ حَسْبُ مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُوْنَ

صادق روايت کرده که آنحضرت ان رجلى حضرت بر سر او نیک کرده
 که فرمود اذامات ولد العبد المؤمن قال الله تعالى انما كنتم
 ولده عبدى فيقولون نعم فيقول قبضتم ثمرة فؤادى فيقولون نعم
 فيقول ما اذ قال عبدى فيقولون حمدك واسترجع فيقول الله
 ابنا عبدى بيتا في الجنة وستم بيت الحمد بعنه وقيس کرده
 بنده مومن چه در خدا بيشتر ايمان که خود فرمايد ايا قبض کرده
 روح فرزند بنده مرا عرض ميکنند بگو ميفرمايد که فرستاده
 دل او را عرض ميکنند بگو ميفرمايد چه گفت بنده من گویند حمد
 کرد و کلام استرجع گفت پس خدا تو را فرمايد بنا کنند از برای
 خانه در بهشت و نام از ابيت الحمد کند اريد و صدوق رحمة
 در کتاب بن لا يحضره الفقيه روايت کرده اربع من کن فيه كان
 في فؤاد الله اعظم من كان عصمة امره ولا اله الا الله ولا اله الا الله

ومن ذا مصيبة قال ان الله وانا اليه راجعون ومن ذا اصاب خيرا قال
 الحمد لله رب العالمين ومن ذا اصاب خطيئة قال استغفر الله
 يعني چهار چیز است که در هر کس باشد آنست که نور اعظم خدا را
 بود که عصمت و حفاظ امر او و شهادت بیکای خدا و پیغمبر
 و کسی که هرگاه مصیبت با و رسد بگوید انا لله وانا اليه راجعون
 و کسی که هرگاه خیری با و رسد بگوید الحمد لله رب العالمين و کسی
 اگر گناه کند استغفار و توبه کند بخدا و این عبارت از حضرت رسول
 روایت کرده که آنحضرت فرمود بدو دستیکه از برای مرگ فرست
 پس هرگاه یکی از شما در سدد و فات براد و بگوید انا لله وانا
 اليه راجعون و انا اليه راجعون اللهم اكتبه عندك من الحسنات
 و اجمعها کما بنی علی بن و اختلف علی عقیبة بنی الاخرین اللهم
 لا تخلف منا اجرة ولا تهتنا بعد و از امام محمد باقر روایت شده

که فرمود ما من یؤمن یصاب بمصیبة فی الدنیا فیسترجع عند
 مصیبة فیصیر حین یفجأ المصیبة الا غفرا الله له ما مضی من ذنوبه
 الا انکبث الله اوجب الله عز وجل النار وکما تاذکر مصیبة
 فیها یستقبل من عمره ستر جمع عند لها و جدا لله عز وجل عفو
 در کمال دین است که در دنیا این استرجاع الاول و الاخر
 الا خیر الا الکبار من لا یؤید یعنی مؤمنی نیست که برسد او را مصیبت
 و در دنیا پس استرجاع کند نزدان مصیبت و صبر کند در وقت
 که بگذشت ان مصیبت با و میرسد مگر آنکه پیام نهد خدا را
 گناهان کند شکر او را بخداها که پس که واجب کرده اند خدا را
 عز وجل بر آن گناهان انتشار و هدر مان که باید کند در آن
 از عمر خود مصیبت را پس کلمه انا لله وانا اليه راجعون بگوید
 و جدا کند خدای عز وجل را میام نهد خدا از برای او هرگاه

که در این دو استرجاع از او صادر شده باشد و از آن سلامتی
 رسول خدا ص منقولست که گفت و در آن ایام سلمه از خدا پیغمبر ^{العد} نزد من
 و خبر داد مرا که شنیدم از رسول خدا ص که مرا خوشنما و سوره
 زبر که فرمود که یصیب احدی من مسلمین مصیبه نیستی ^{عند مصیبه}
 اللهم اجرني في مصيبي و خلعت لي خيرا منها الا مئالا ^{لله}
 یعنی منیر هدیه است از مسلمین یا مصیبه پس استرجاع کند نزد آن مصیبت
 و بگوید خدا یا اجر یا مرا در مصیبت من و عرض فرماید و از برای من
 بهتر از آنکه خدا آنرا عطا ایضا بهتر از آن باشد و مسلم خواستد را عطا
 فرماید آن سلامتی که بدو من همیش از ایام سلمه حفظ کردم بعد از آنکه از
 وفات کرد من استرجاع کردم و گفتم اللهم اجرني في مصيبي و خلعت
 لي خيرا منها الا مئالا و تلك به یعنی منیر هدیه است از مسلمین
 مصیبت پس استرجاع کند نزد آن مصیبت پس بگوید خدا یا اجر یا مرا

در مصیبت من و عرض فرماید و از برای من بهتر از آنکه خدا آنرا عطا
 ایضا را از آن باشد و مسلم خواستد را عطا فرماید آن سلامتی که بدو
 من همیش از ایام سلمه حفظ کردم بعد از آنکه از ایام سلمه وفات
 من استرجاع کردم و گفتم اللهم اجرني في مصيبي و خلعت لي خيرا
 پس جمع بنفس خود نمودم و با خود گفتم از یکجا میسر شود از برای
 تو بهتر از این سلامتی چون زمان حدیث گذشت در روزی ^{مشغول}
 در باغی که در آن پوسته بودم که رسول خدا ص بر من اذن دخول گرفت
 پس دست خود را شستم و آنحضرت را اذن دخول دادم و سواره از
 پوست که در میان آن کیف خویا بود از برای آنحضرت بکسر اندیدم
 و بر آن نشستم پس مرا از برای خود خواستکاری فرمودند چنانچه
 آنحضرت فرمودند عرض کردم مرا چه شد آنکه از برای من در
 شامل در غیبه نباشد لکن من نمی دانم که رحمت یا عفو

می ترسم که از من چیزی برخلاف طبع مبارک بر بیفتد و خدا را ناخفته
 عذاب کند و دیگر من زنی هستم که با در سن گذاشتم و من صاحب
 عیال هستم حضرت فرمودند اما آنچه ذکر کردی از امر من بیرون نبرد
 آنچه بنور رسید و اما آنچه از عیال ذکر کردی پس این است و حق اینست
 که عیال تو عیال امت است پس از تسلیم و قبول گفت خدا عرض داد مرا
 بهتر از این به سلبه را که رسول خدا باشد و نیز از حضرت امام جعفر ^{علیه السلام}
 روایت شده که فرمود من اهتم الاسترجاع عند المصیبه و حیث
 له نجاته یعنی کسی که الهام کرده است و استرجاع او در نزد مصیبت
 واجب میشود برای او چیست و آن حضرت سید الشهداء ^{علیه السلام} است
 که حضرت رسول ص فرمود من استعصم به فقال اذا ذکرها انا
 لله وانا الیدر الجحود لله و الله اجرها مثل ما کان له یوم الصابئ یعنی
 کسی که در سدا و مصیبت بر هر وقت که آن مصیبت را بجا آورد

بگو بدانا لله وانا الیدر الجحود ناله میکند خدا اجر او را مثل اجر
 که از برای او بود در روزی که مصیبت با او رسید و خوشتر است
 که ختم کنم کار را بکلام امام همام حضرت امام جعفر صادق
 که فرمودند بشر الصابون و حق حضرت خاتم الوصیین امیر
 المؤمنین صلوات الله علیه که چون جبر شهادت برادرش جعفر
 از مومنه آوردند تکلم بکلمه ناله وانا الیدر الجحود فرمود هیچ کس
 پیش از امیر کبیر این کلمات را نطقه بود حقیقه فرمود که من این را
 سنت کردم تا بعد از او هر مصیبت زده بوی افتد کند من صلوات
 و رحمت نامتناهی با و کرامت فرمایم و این حدیث نیز مشتمل
 بر نفس لطیف که در توفیق و همام از ادوات فاضله نقل از بر
 عفو مشکلات که کلام مخلوق است اختلاط بکلام خالق باید
 و حضرت رب العز و الاخر را افتد در تکلم باین کلمه با حضرت

نماید و گاه که در بدن از امر تنبیهت فرماید در مقام محرمین برافشاند
 بان بر کوار این همه اجر جزای شای جلیل کرامت فرماید
 بجهت او و صلا الرزقین الیه () بجهت من قد کانت
 لیکن در این مقدار قضاوت که غفلت از آن نشاید که هرگاه
 و از فرایند و مشو بماند که بجهت آنکه چه این ذکر چه سایر اذکار محرم
 نشو و نه منکر کرد و محافظت بر آن دقیقه باید و از این است که
 و عقل ثابت شده است که ادعیه و اذکار و دیگر اذکار قدسند
 از برای معاصی از ضعیف و نه حقیقه انبیا و اولیا اطباء و علما
 چنانکه این طبیبان اطباء بدن چنانکه از افلاطون حکایت
 کنند عنوان مکتوب که بخصر روح الله نکاشته بود این بودند
 طبیبان بدان که طبیبان نفوس و چنانکه تاثیر ادویه حسیه
 و مسویطه بر این مخصوص است از خلط معده و پرهیز از منافات

و انچه

دایمکه استماع در وقت و محل وقوع آن باشد و غیره و باید از آن
 سخن در و از لطیف حادثی اخذ شده باشد هم چنین از غیر
 و او را در که دوی تقوی و قلوبند شراطیت که باید در هر
 تا اتم و فرایند مقصود بر آن مرتب کرد
 در هر یک از اینها غیر خطر هاست () شرط اول قدم است که بجهت
 پس چنانکه در هر یک دوی جزئی دست بدست هر یک اند
 و طبیب حادثی طلبند در استماع این دوا نیز باید از هر
 کلامی که ممکن که مصو از طریق خطا و غلط و لغزش و نسیان
 باشد تلقین ذکر شود که
 ای ایسا ایلین ام رو که هست () پس نهمین شرط باید داد
 بلکه که شرط اول و دوم قلیه مراعات شد تا تاثیر آن سخن سید و آثار
 عجیب از آن مشاهده خواهد شد تا جایی که آنچه از آنهم

نایدان شود (کامیاد جلوه از انجیدی بقریبی بالنظر
 حجتی کت شعرا لدی یسبع بر) پس بحسین شرط این پند
 انکه بخت از ما خواید از خانواده عصمت و طهارت تا البتة مؤثر
 افند بلکه کیمیای کلام ایضا و زیاد بر با نفس و کون کون فلان
 قلوب را طایلی احمر کنند که

ما طبیبانم و ساکران حق مجر قلمزم دید ما را فای تفاوت
 تکلف باینکه بخت و از حضرت طبیب روح و کلام امر از نفس
 و اسباب ما خواهد چنانکه در این ذکر شریف و دوائی لطیف
 دایست معنی نفس مرشد هر چند راویان این را بظاهر برده
 و نه در حقیقت اصول از چشم و بین در طبع محال افتاد و شرط
 و قوی نقد و نقد و بجا است که در اصطلاح عجم از بجز بیا رعو
 و رفع موانعت که رفع حجاب که و رات نفسانید و علایق حجاب

باشند پاک شوازل و پس دیده بران پالاندا (و فرغنا
 ما صد و ده من غل خوانا و باندازه که این شرط تکمیل
 و انا ضمیر مؤثر از خدا و از جمله مراتب این شرط است
 بودن دل و ذکر از غیر مذکور و لوح دل که این نیز تمام نما خدا
 باب توبه که حقیقتا رجوع الی الله است از او ساختن و توبه

که حجب نماید از او و بویست است شست و شود و آن که شست
 و شست کن و انکه بخوابت خرام (تا نکند و در توان و بر خراب
 شرط بسم که عده شرط طاعت و محافظت سالت بران از همه
 و فایده اش نیست انکه بقدیم صدق طریقی ذکر نماید که
 مرتب از آن است که کرد و گفتارش مطابق بکلام یکسر باشد و
 مکذوب گفتارش نباشد و بان انا لله و انا الیه راجعون و سائر
 و خیالات شیطنت افشا تا چه بدیجی است که نام حلا و حسن

شیرین نکند و چه قدر حق و سفاقت که کس طایب شیرین کاند
 باشد حفظ نماید و بزبان با سم شکر کشاید عجیب آنکه اگر باز در
 تلخ بنید در تلخ بیب حلوا فروش نشیند که هر شکر بر تلخ تاثیر می
 دهد تا سالخورده چهره شکرین ^{نذر} (کے نور چشم من مجاز کشته
 پس سالک طریق الله را که خواهد ذکر خدا نماید و از ذکر غفلت
 مرجوع نموده طریق مستقیم را و اوری منعم حقیقی را پدید آید ناچار
 که در رفا و کفایت مرشد حقیقی نماید و آن هدا صراطی مستقیم
 فابتنوع ولا یبتغوا السبل ففرق بکم عن سبیل که حقیقت حاضر
 باشد که تیغ بارد و کوی آناه (کردن خدا و هم حکم الله را که
 ظاهر ملکوتی باشد و باطنش موافق ظاهر نباشد پس اگر باطنش
 بد از ظاهرش نباشد لا اقل یکسا باشد و الا بسا باشد که آن ذکر
 نتیجه عکس باشد و علم امتحان خط بطلان بر صفت اعمال ذاکر کند
 بخوابد

چنانکه از منتهی محبت حکایت کنند که وقتی در مقام وجد و سوس و سوس
 مناجات با قاضی الحاجات این بیت بر زبان جاری شد
 و پس لے سولک حفظ () و کیف داشت قاضی برے
 فوراً بستان مرض جلیل المول شد چندی صبر کرد تا شدت الم طاق
 طاق محو آمد و شکر کشیدند و بر در بستان اطفالش عبور میدادند
 و اواز اطفال خود بر سال سوال مینمود که ادعوا لکم الکذاب بلکه
 مقصود اصل از ذکر تسبیح پادری قلبت و آله
 ای بیانا ورده استثناء بکشت () جان او با جان استثناء است
 پس کسی هم منند به شوبات کلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون
 خواهد بود که حال آمد و وخیم و رجوع خود و جمیع شئونات خود
 و افاضات و بنیاد و دیوار خود را از حضرت تعالی سربلند و دانند
 و باز زبان کار بنما انا ظلمنا انفسنا و ان لم تعف لنا و ان

نکون من الخاسرین خوانند و در خبر است که چون اشکار و پنهان
یکسان باشد خداوند علی اعلام ملائکه مباحات میکند و
میفرماید بنده حقیقه من اینست

انشاء
اذا القرا الاعلان فی المؤمن استو (فقد عزت فی الدارین استو)
وان خالف الاعلان سر فانه (علی سعید فضل سو الکذا

کما خالص الدینا زنی التوفائی و مغشور المردود لا یقینه
قلب و دانده و نه نشاند در بارگاه خالصه یابد که از آتش برین
آل من الله بقلب سلیم و بیت که موسی بن عمران وحی شد

که چون من بنده از بنده کان خود را دوست دارم و راه بتلاص
سازم ببارگه که کوی همها توانائی و تحمل از نند اشترا باشد
تا به یلیم در دعوی محبت صادقیت یا نه پس اگر او را صداقت
یافتم که هر جا زبان شکوه او را نه و جیب خود قهر و دهم

و اگر به سپهر و خبر عینک یافتم که هر جا زبان شکوه میکشاید او را
مغذول و منکوب میکنم و باینکه ندارم (تا سیر روی شود هر که
در او غش باشد قلم اینجار رسید و سر شکست

و قد فرغت من تحریرها

هذه التخت الشریفی فی اواسط

شهر ربیع الثانی من شهر سنه ثمان و

تلامه بعد الاف من الهجرة النبویة المصطفویة علیها

وصای علی الف الف و التختی کتبه
العلی بن محمد اسد الاصفهانی



